

قلمرو فکری

قرابت ویژه

فارسی ۱	۹
فارسی ۲	۲۴
فارسی ۳	۴۱
مهارت‌های خواندن	۶۱
سؤالات کنکورهای اخیر	۷۳
پاسخ‌های تشریحی	۱۰۴

قلمرو زبانی

زبان فارسی ویژه

واحد‌های زبان	۱۲۰
ساختمان واژه	۱۳۴
گروه اسمی	۱۳۷
گروه فعلی و اجزای جمله	۱۴۹
مباحث فرعی	۱۵۹
دستور تاریخی	۱۶۴
سؤالات کنکورهای اخیر	۱۶۷
پاسخ‌های تشریحی	۱۷۸

واژه ویژه

شگردهای کنکوری واژه	۱۹۰
---------------------	-----

فارسی ۱	۱۹۲
فارسی ۲	۲۰۵
فارسی ۳	۲۲۱
سؤالات	۲۳۹
پاسخ‌های تشریحی	۲۵۲

املای ویژه

اصول املای واژه	۲۵۹
شگردهای کنکوری املا	۲۶۴
فهرست‌های املایی	۲۶۷
سؤالات	۲۸۲
پاسخ‌های تشریحی	۲۹۷

قلمرو ادبی

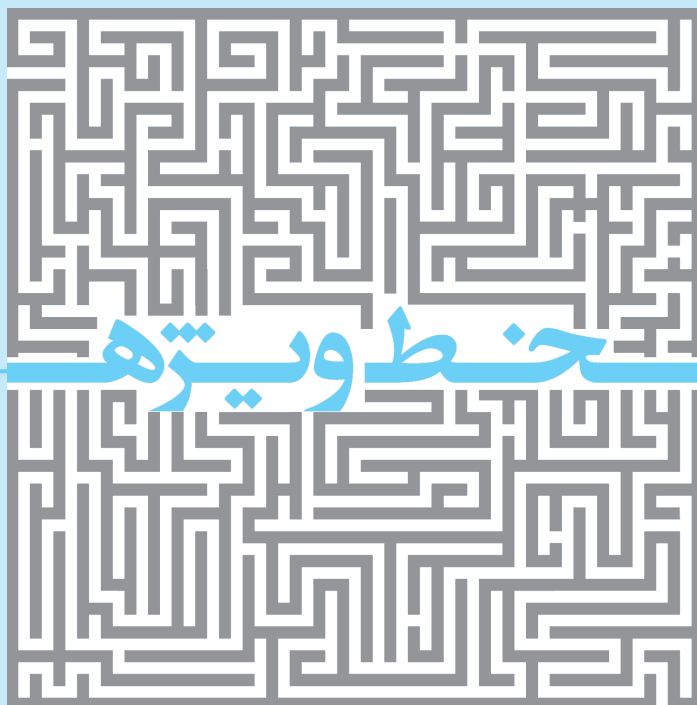
آرایه ویژه

معرفی آرایه‌های ادبی	۳۰۴
سؤالات کنکورهای اخیر	۳۶۸
پاسخ‌های تشریحی	۳۸۷

تاریخ ادبیات ویژه

مؤلفان و آثار	۴۰۱
سؤالات	۴۰۵
پاسخ‌های تشریحی	۴۰۸

قرابت ویژه



قرابت معنایی در همهٔ آزمون‌های سال‌های اخیر، مهم‌ترین موضوع آزمون ادبیات، و نسبت به امتیاز بالایی که می‌آورد، یک مبحث بسیار زودبازده است؛ به شرطی که بدانی قرابت را چه‌طور باید خواند و طراح دقیقاً چه می‌خواهد. برای درک مفاهیم مختلف، و «قرابت»، یعنی نزدیکی آن‌ها به هم، باید «شیوهٔ خواندن درست» را بدانی و مراحل استخراج مفهوم را بشناسی؛ اما پیش از آن، برای این که خیالت نسبت به «جمع بندی مفاهیم» آسوده باشد، بخش «مفاهیم کتاب درسی» را معرفی کرده‌ایم و در پایان فصل، سؤالات کنکورهای اخیر به ترتیب فارسی ۱، فارسی ۲، فارسی ۳، قرابت معنایی ترکیبی و قرابت معنایی در آزمون‌های سراسری سال ۹۷ آمده‌اند.

فهرست مطالب

فارسی ۱ - فارسی ۲ - فارسی ۳	مفاهیم کتاب درسی
ترتیب ارکان - درست خوانی - ترجمه - بازگردانی - تبدیل معنی به مفهوم - شرایط سؤال	مهارت‌های خواندن
فارسی ۱ - فارسی ۲ - فارسی ۳ - قرابت معنایی ترکیبی - قرابت معنایی در آزمون‌های سراسری سال ۹۷ - پاسخ‌نامهٔ تشریحی	سؤالات کنکورهای اخیر

▣ قرابت معنایی

لحظات نزدیک

قرابت معنایی - چنان‌که اسمش نشان می‌دهد - «نزدیک بودن» گزینه‌هاست، نه «یکسانی» آن‌ها. پیدا کردن «لحظاتِ نزدیک» در ذهن و زبان شاعران و نویسندگانی که از نظر فرهنگ، عقاید، دوره‌های زندگی، سبک و لحن، این همه از هم دورند، گاهی اصلاً ساده نیست.

مواد لازم

لازمه پاسخ به سؤالات قرابت معنایی کنکور به‌طور کلی این است که بتوانی درست بخوانی، درست بفهمی و درست پاسخ بدهی. و در کنار این‌ها صد البته لازم است به منبع کامل و قابل اعتمادی از ابیات و عبارات مهم و «طراح‌پسند» کتاب درسی، دسترسی داشته باشی.

اما برای تأمین این‌ها چه کرده‌ایم؟ درباره «مهارت‌های خواندن» که آموزش آن، کاری بسیار دقیق، حرفه‌ای و مفصل است، در این کتاب، خط و ویژه ادبیات، به‌طور فشرده و آن‌قدر که از حوصله‌ات هم بیرون نباشد - به‌ویژه در دوران جمع‌بندی - نکاتی گفته‌ایم. درباره «مفهوم ابیات و عبارات مهم کتاب درسی» هم، فهرست کامل آن‌ها را در ادامه، پس از همین گفتار، می‌بینی. در پایان فصل هم، بهترین نمونه سؤالات قرابت کنکورهای اخیر با پاسخ تشریحی قرار گرفته‌اند.

مراعات حال جناب‌عالی

همه مطالب مورد نیاز، کنار هم، یک‌جا - این‌جا - آمده‌اند، اما نه به‌ترتیبی که در بالا گفتیم، بلکه برای مراعات حال جناب‌عالی (یا سرکار عالی!) ترتیب را به هم زدیم. از آنجایی‌که به لقمه حاضر و آماده عادت داری، و به هر حال، همیشه اول، منتظر چیزی هستی که فکر می‌کنی از همه مهم‌تر است، ترجیح دادیم بخش «مهارت‌های خواندن» را - با همه اهمیتی که دارد و با وجودی که لازم است پیش از مرور مفاهیم کتاب، آموزش داده شود - ابتدای فصل قرابت نبینی؛ قرابت را با «فهرست مفاهیم کتاب درسی» شروع کنی که هم حالت قدری خوب شود و هم، خیالت از بابت این‌که همه چیز، این‌جا هست، راحت.

منابع استخراج مفهوم

در نخستین بخش از «قرابت ویژه» مفاهیم مهم کتاب درسی را - هر جا که بوده‌اند - جمع‌آوری کرده و با نمونه‌هایش توضیح داده‌ایم.

منابع استخراج مفهوم این‌ها هستند: متن درس، سؤالات مربوط به قلمروها
متن درس: متن درس‌ها طبیعتاً اصلی‌ترین منبع طرح سؤال قرابت‌اند؛ حتی در درس‌هایی با پیام‌های فرعی و کم‌رنگ و در قالب داستان، توصیف، زندگی‌نامه و سفرنامه، ممکن است مفاهیم مهمی پنهان باشد.
سؤالات مربوط به قلمروها: این پرسش‌ها هم، گاهی از پیام و مفهوم یک بیت، عبارت یا درس - به‌طور کلی - پرسیده‌اند و گاهی هم، موضوع سؤال مستقیماً تناسب معنایی بیت‌هاست.

مفاهیم کتاب درسی

در این بخش مهم‌ترین بیت‌ها و عبارت‌های متن کتاب‌های درسی ادبیات - به ترتیب، فارسی ۱، ۲ و ۳ - همراه با مفاهیمشان معرفی شده‌اند. مفهوم هر عبارت، روبه‌روی آن نوشته شده و هر جا عبارت بیشتر از یک مفهوم دارد، مفاهیم با خط مورب (/) از هم جدا شده‌اند. هر مفهوم در قالب یک گروه اسمی، یک عبارت مصدری یا یک جمله ساده معرفی شده و لحن بیان مفاهیم، بسیار ساده و روان است. در مواردی که برای یک مفهوم، عنوان شناخته‌شده‌ای وجود دارد که طراح، مفهوم را به آن نام می‌شناسد و اصلاً گاهی اسم مفهوم را عیناً می‌برد - مانند پاک‌بازی، ترک تعلقات و آزادگی - به نام خاص آن مفهوم هم اشاره کرده‌ایم. در مواردی که مفهوم، از یک عبارت طولانی یا یک بند (پاراگراف) برداشت می‌شود، کل عبارت آمده و در پایان، به مفهوم آن اشاره شده است.

درس اول / فارسی ۱

► **ستایش** به نام کردگارِ هفت افلاک/ که پیدا کرد آدم از کفی خاک: **عظمت و نیرومندی خدا / آفرینش انسان از خاک / عنایت خدا موجب**

کمال یافتن پدیده‌هاست.

الهی، فضلِ خود را یار ما کن / ز رحمت، یک نظر در کار ما کن: **ستایش فضل و رحمت خداوند / طلب عنایت از خداوند**
تویی رزاقِ هر پیدا و پنهان / تویی خلاقِ هر دانا و نادان: **روزی‌رسانی و آفرینندگی خداوند**
زهی گویا ز تو، کام و زبانم / تویی هم آشکارا، هم نهانم: **خداوند عامل هر جنبشی در جهان است. / آگاهی خداوند از احوال و اعمال انسان‌ها / تنها دارایی حقیقی انسان، خداوند است.**

چو در وقتِ بهار آبی پدیدار / حقیقت، پرده برداری ز رُخسار: **تجلی خداوند در پدیده‌ها**
فروغِ رویت اندازی سوی خاک / عجایب نقش‌ها سازی سوی خاک: **تجلی خداوند در پدیده‌ها / آفرینندگی خداوند**
گل از شوقِ تو خندان در بهار است / از آتش رنگ‌های بی‌شمار است: **تجلی خداوند در آفریده‌ها / همه پدیده‌ها عاشق خداوندند.**
هر آن وصفی که گویم، بیش از آنی / یقین دانم که بی‌شک، جانِ جانی: **عجز انسان از درک و وصف خداوند**
نمی‌دانم، نمی‌دانم، الهی / تو دانی و تو دانی، آن چه خواهی: **اقرار بنده به عجز و نادانی خود و آگاهی و اختیار مطلق خداوند**

◆◆◆◆◆

► **چشمه و سنگ** گفت: در این معرکه، یکتا منم / تاج سرِ گلبن و صحراء منم: **غرور و خودشیفتگی**

چون بدوم، سبزه در آغوش من / بوسه زند بر سر و بر دوش من: **غرور و خودشیفتگی**
چون بگشایم ز سر مو، شِکَن / ماه ببیند رخ خود را به من: **غرور و خودشیفتگی**
قطره باران که درافتد به خاک / زو بدمد بس گهر تابناک: **باران موجب نعمت و برکت است.**
در بر من، ره چو به پایان برد / از خجلی سر به گریبان برد: **غرور و خودشیفتگی**
ابر ز من، حامل سرمایه شد / باغ ز من صاحب پیرایه شد: **غرور و خودشیفتگی**
گل به همه رنگ و برازندگی / می‌کند از پرتو من زندگی: **غرور و خودشیفتگی**
در بُن این پرده نیلوفری / کیست کند با چو منی همسری؟: **غرور و خودشیفتگی**

چشمه کوچک چو به آن جا رسید / وان همه هنگامه دریا بدید
خواست کز آن ورطه قدم درکشد / خویشتن از حادثه برتر کشد
لیک چنان خیره و خاموش ماند / کز همه شیرین‌سخنی، گوش ماند: **عاقبت و خیم تکبر / دست بالای دست بسیار است.**

◆◆◆◆◆

► **کارگاه متن پژوهی** یکی قطره باران ز ابری چکید / خجل شد چو پهنای دریا بدید: **احساس حقارت در برابر پدیده‌های عظیم‌تر از خود**

که جایی که دریاست من کیستم؟ / گر او هست حقاً که من نیستم: **تواضع و فروتنی**
چو خود را به چشم حقارت بدید / صدف در کنارش به جان پرورید: **تواضع موجب ارزشمندی و کمال است.**
بلندی از آن یافت کاو پست شد / در نیستی کوفت تا هست شد: **تواضع موجب ارزشمندی و کمال است.**

خلاصه دانش‌ها

تا راست تمام نشده، دروغ نگویم: **توصیه به صداقت و نکوهش دروغ‌گویی**
 تا مال حلال تمام نشده، حرام نخورم: **توصیه به کسب روزی حلال و نکوهش حرام‌خواری**
 تا از عیب و گناه خود پاک نگردم، عیب مردم نگویم: **توصیه به تهذیب نفس (پاکی درون) و نکوهش عیب‌جویی**
 تا روزی خدا تمام نشده، به در خانه دیگری نروم: **پایان‌ناپذیر بودن روزی خداوند / نکوهش درخواست از غیر خدا**
 تا قدم به بهشت نگذاشته‌ام، از هوای نفس و شیطان غافل نباشم: **لزوم هشیاری و پرهیز همیشگی از هوای نفس**

درس دوم

از آموختن، ننگ

مدار

تا توانی از نیکی کردن میاسا: **دعوت به نیکوکاری**
 خود را به نیکی و نیکوکاری به مردم نمای و چون نمودی، به خلاف نموده مباش. به زبان دیگر مگو و به دل دیگر مدار، تا گندم‌نمای جو فروش نباشی: **نکوهش ریاکاری**

اندر همه کاری داد از خویشتن بده: **حساب‌رسی از خود / محاسبه نفس / کلاه خود را قاضی کردن**
 هر که داد از خویشتن بدهد، از داور مستغنی باشد: **توصیه به حساب‌رسی از خود**

اگر غم و شادیت بود، به آن کس گوی که او تیمار غم و شادی تو دارد و اثر غم و شادی پیش مردمان، بر خود پیدا مکن: **توجه به خویشتن‌داری و پرهیز از اظهار حال و روز شخصی نزد نامحرمان**

به هر نیک و بد، زود شادان و زود اندوهگین مشو، که این فعل کودکان باشد: **توصیه بلندنظری و خویشتن‌داری**
 بدان کوش که به هر محالی از حال و نهاد خویش بنگردی، که بزرگان به هر حق و باطلی از جای نشوند: **نکوهش غفلت و ضرورت**

حفظ ثبات و اعتدال

هر شادی که بازگشت آن به غم است، آن را شادی مشمر: **نکوهش دل‌بستن به امور ناپایدار**
 به وقت نومیدی امیدوارتر باش و نومیدی را در امید، بسته دان و امید را در نومیدی: **دعوت به امیدواری**

رنج هیچ کس ضایع مکن و همه‌کس را به‌سزا، حق شناس باش: **ضرورت حق‌شناسی و ضایع نکردن حق دیگران**
 همه‌کس را به‌سزا حق شناس باش، خاصه قرابت خویش را؛ چندان که طاقت باشد با ایشان نیکی کن: **نیکی با خویشاوندان**

پیران قبیله خویش را حرمت دار: **ضرورت حفظ حرمت پیران**
 به ایشان (پیران) مولع مباش تا هم‌چنان که هنر ایشان همی‌بینی، عیب نیز بتوانی دید: **شیفتگی موجب غفلت از عیب‌هاست.**

اگر از بیگانه ناایمن شوی، زود به مقدار ناایمنی، خویش را از وی ایمن گردان: **ضرورت عاقبت‌اندیشی**
 از آموختن، ننگ مدار تا از ننگ رسته باشی: **دعوت به علم‌آموزی**



کارگاه متن‌پژوهی

شاد و بی‌غم بزی که شادی و غم / زود آیند و زود می‌گذرند: **دعوت به خوش‌باشی / گذر سریع عمر و ناپایداری موقعیت‌ها**



خسرو

لاجرم سپر بینداخت و از میدان بگریخت: **تسلیم و گریز**

لیکن خروس غالب حرکتی کرد، نه مناسب حال درویشان: **نکوهش ناجوان‌مردی**
 بر حریف مغلوب که تسلیم اختیار کرده، مخذول و نالان استرحام می‌کرد، رحم نیاورد و آن‌چنان او را می‌کوفت «که پولاد کوبند

آهنگران»: **نکوهش ناجوان‌مردی / بی‌توجهی به عجز و لابه دشمن شکست‌خورده**
 آن‌گاه به خروس سنگ‌دل پرداختم و به سزای عمل ناجوان‌مردانه‌اش سرش از تن جدا و او را نیز بسمل کردم تا عبرت همگان گردد: **نکوهش ناجوان‌مردی / مجازات ظالم مایه عبرت است.**

دمی آب‌خوردن پس از بدسگال / به از عمر هفتاد و هشتاد سال: **لذت زندگی پس از غلبه بر دشمن / شیرینی آرامش پس از دشواری**
 معلم قرآن ما میرزا عتّاس بود. شعر هم می‌گفت؛ زیاد هم می‌گفت، اما به قول نظامی «خشت می‌زد»: **نکوهش پرگویی و بیهوده‌گویی**

آشتر به شعر عرب در حالت است و طرب / اگر ذوق نیست تو را کژطبع جانوری: **تأثیر موسیقی، حتی بر جانوران**
 شکر نعمت نعمت افزون کند / کفر نعمت از کفت بیرون کند: **شکر موجب افزونی نعمت است.**

ای فرزند، حلالیت نکنم که مطربی و مسخرگی پیشه‌سازی که «همه قبیله من عالمان دین بودند»: **تقابل غنا و مطربی با دین‌داری** خسرو هم با آن‌که خودرو و خودسر بود، اندرزِ مادر بزرگ ناتوان را به گوش اطاعت شنید و پیِ موسیقی نرفت: **احترام به والدین و پندپذیری از ایشان، برخلاف میل باطنی**

حسودان تنگ‌نظر و عنودانِ بدگهر وی را به می و معشوق و لهو و لعب کشیدند: **حسد موجب آسیب‌رساندن است. / عاقبت وخیم هم‌نشینی با بدان**

فی‌الجملة نماند از معاصی مُنکری که نکرد و مُسکری که نخورد: **غرق شدن در گناه**
 من گوش استماع ندارم، لیکن تقول: **پندناپذیری / لازمه پندپذیری فراهم بودن زمینه مناسب است.**
 کبوتری که دگر آشیان خواهد دید / قضا همی بَرَدش تا به سوی دانه و دام: **جبر سرنوشت و تقدیرگرایی**

درس سوم

► **سفر به بصره** کودکان بر درِ گرمابه، بازی می‌کردند؛ پنداشتند که ما دیوانگانیم. در پی ما افتادند و سنگ می‌انداختند و بانگ می‌کردند: **ناپایداری دنیا و گذرا بودن عزّت و ذلّت**

ما به گوشه‌ای باز شدیم و به تعجّب در کار دنیا می‌نگریستیم: **ناپایداری دنیا و گذرا بودن عزّت و ذلّت**
 مردی را با اسبی نزدیک من فرستاد که «چنان‌که هستی برنشین و نزدیک من آی». من از بدحالی و برهنگی، شرم داشتم و رفتن مناسب ندیدم. رقعهای نوشتن و عذری خواستم و گفتم که «بعد از این به خدمت رسم». **ستایش کرم و بزرگواری، و اهمّیت آبروداری و حفظ ظاهر**

همانا او را تصوّر شود که مرا در فضل، مرتبه‌ای است زیادت، تا چون بر رقعۀ من اطلاع یابد، قیاس کند که مرا اهلیت چیست، تا چون به خدمت او حاضر شوم، خجالت نبرم: **سخن نشانگر شخصیت انسان است.**
 آنچه، آن اعرابی کرای شتر بر ما داشت، به سی دینار، هم این وزیر بفرمود تا بدو دادند و مرا از آن رنج آزاد کردند: **ستایش کرم و بزرگواری و درویش‌نوازی**

خدای، تبارک و تعالی، همه بندگان خود را از عذاب قرض و دین فرج دهد: **جانکاه بودن اندوه بدهکاری / طلب عنایت از خدا**
 به شدتی که از روزگار پیش آید، نباید نالید و از فضل و رحمت کردگار، جَلّ جَلَّالُه و عَمَّ نَوَّالُه، ناامید نباید شد که او، تعالی، رحیم است: **امید به فضل خداوند در همه حال**



► **کارگاه متن پژوهی** چنین است رسم سرای درشت / گهی پشت به زین و گهی زین به پشت: **ناپایداری دنیا**



► **گرگ و سگ** گرگ خاموش بایستاد. پس در میان رمه تاخت و یکی را از آن گوسفندان بگرفت و بدرید و بخورد و سگ هیچ آواز نداد: **خیانت**
 بدانستم که تباهی کار گوسفندان من از بی‌راهی سگ بوده است؛ پس او را بگرفتم و از بهر خیانتی که از او پدید آمده بود؛ بر دار کردم: **عاقبت وخیم خیانت / هر چه بکاری همان را درو می‌کنی.**
 هرکه به نام فریفته شود، به نان اندر ماند: **نکوهش شهرت‌طلبی**
 هرکه به نان خیانت کند، به جامه اندر ماند: **نکوهش خیانت**

درس پنجم

► **کلاس نقاشی** معلّم دور نبود. صورتک به رو نداشت: **عدم ریاکاری**
 خَلَفَ صدق نیاکان هنرور خود بود: **فراگیری میراث هنری، به‌طور شایسته**
 سراپاش از درماندگی‌اش خبر می‌داد، اما معلّم درنماند: **ظاهر نشانگر باطن است. / از کوزه همان برون تراود که در اوست.**
 معلّم نقاشی مرا سازید که شاگرد وفادار حقیرت، هر جا به کار صورتگری درمی‌ماند، چاره درماندگی به شیوه معلّم خود می‌کند: **ابراز ارادت به استاد و الگوپردازی از او**

پیرمرد چشم ما بود ▶ محل، هنوز بیابان بود و خانه‌ها درست از سینه خاک درآمدند و در چنان بیغوله‌ای، آشنایی غنیمی بود: ارزش هم‌نشین نیکو

در شرایط دشوار

من هیچ فکر نمی‌کردم که به‌زودی خواهد رسید روزی که او نباشد: ناپایداری دنیا و حتمی بودن مرگ زندگی مرقه‌ی نداشتند. پیرمرد شندرغازی از وزارت فرهنگ می‌گرفت که صرف و خرج خانه‌اش می‌شد: در تنگنای مادی بودن اهل

فضل و هنر

عالیه خانم می‌دید که پیرمرد چه پناهگاهی شده است، برای خیل جوانان، اما تحمل آن همه رفت‌وآمد را نداشت؛ به‌خصوص در چنان معیشت تنگی. خودش هم از این همه رفت‌وآمد به تنگ آمده بود: در تنگنای مادی بودن اهل فضل و هنر

اما من می‌دیدم که خود پیرمرد در این سفرهای هرساله به جست‌وجوی تسلائی می‌رفت؛ برای غم غربتی که در شهر به آن دچار می‌شد:

غم غربت و دوری از وطن

نمی‌دانم خودش می‌دانست یا نه که اگر به شهر نیامده بود، نیما نشده بود: هجرت موجب پیشرفت است. هرچه بر او تنگ گرفتند، کمربند خود را تنگ‌تر بست تا دست آخر با حقارت زندگی‌ها مان آخت شد: دشواری موجب خودسازی است.

هم‌چون مروراید در دل صدف کج‌وکوله‌ای سال‌ها بسته ماند: ناشناخته‌ماندن اهل فضل و هنر

کار از کار گذشته باشد: ازدست‌رفتن فرصت

آن سر بزرگ داغ‌داغ بود؛ اما چشم‌ها را بسته بودند؛ کوره‌ای تازه خاموش‌شده: توصیف مرگ

﴿وَالصَّافَاتُ صَفَاءً﴾: سوگند خوردن خداوند به فرشتگان

درس ششم

مهر و وفا

گفتم غم تو دارم گفتا غمت سرآید/ گفتم که ماه من شو گفتا اگر برآید: بی‌وفایی معشوق
گفتم ز مهرورزان رسم وفا بیاموز / گفتا ز خوب‌رویان این کار کمتر آید: تقابل زیبارویی و وفاداری / بی‌وفایی معشوق
گفتم که بر خیالت راه نظر ببندم/ گفتا که شب‌رو است او از راه دیگر آید: حضور خیال معشوق در ذهن عاشق
گفتم که بوی زلفت گمراه عالمم کرد/ گفتا اگر بدانی هم اوت رهبر آید: عشق هم درد است و هم درمان. / عشق هم گمراه‌کننده و هم هدایتگر است.

گفتم خوشا هوایی کز باد خُلد خیزد/ گفتا خنک نسیمی کز کوی دلبر آید: ترجیح معشوق بر بهشت و لذت‌های آن / عاشق واقعی به چیزی جز معشوق توجه ندارد.

گفتم که نوش لعلت ما را به آرزو کشت/ گفتا تو بندگی کن کاو بنده‌پرور آید: تلخی هجران / ضرورت تسلیم‌بودن عاشق در راه عشق
گفتم دل رحیمت، کی عزم صلح دارد/ گفتا مگوی با کس تا وقت آن درآید: ضرورت بلاکشی و صبر عاشق
گفتم زمان عشرت، دیدی که چون سرآمد/ گفتا خاموش حافظ، کاین غصه هم سرآید: ناپایداری غم و شادی دنیا / خاموشی و تسلیم عاشقانه

◆◆◆◆◆

کارگاه متن‌پژوهی

ای بی‌نشان محض، نشان از که جویمت؟/ گم‌گشت در تو هر دو جهان از که جویمت؟: عجز انسان از درک و شناخت خداوند
غم و شادی جهان را نبود هیچ ثبات / هر زمان، حال وی از شکل دگر خواهد شد: ناپایداری غم و شادی دنیا

◆◆◆◆◆

حَقُّ راز

مرد حَقُّ را برگرفت و به خانه رفت و سودای آنش برگرفت که آیا در این حَقُّ، چه سرّ است؟ هرچند صبر کرد نتوانست: هر کسی محرم راز عشق نیست. / ضرورت رازداری

شیخ گفت: «ای درویش، ما موشی در حَقُّ به تو دادیم، تو پنهان نتوانستی داشت: سرّ خدای را با تو بگوییم، چگونه نگاه خواهی داشت؟!»: هر کسی محرم راز عشق نیست / ضرورت رازداری

درس هفتم

جمال و کمال

بدان که قرآن مانند است به بهشت جاودان؛ در بهشت از هزار گونه نعمت است و در قرآن از هزار گونه پند و حکمت است: ارزشمندی قرآن و ضرورت عبرت‌آموزی از آن

در بهشت، انهار و اشجار است و در قرآن، اخبار و اعتبار است: ارزشمندی قرآن و ضرورت عبرت‌آموزی از آن

زینت قرآن، بی‌جمال بهشت، تمام است و زینت بهشت، بی‌جمال و کمال قرآن، ناتمام است: **ارزشمندی قرآن / برتری قرآن بر بهشت و مثل قرآن، مَثَلِ آب است روان؛ در آب، حیات تن‌ها بود و در قرآن حیات دل‌ها بود: ارزشمندی قرآن / کلام خدا آگاهی‌بخش است. آب را صفت طهارت است؛ چون تن به نجاست بیالاید، به آب پاک گردد، و قرآن را صفت، طهارت است؛ چون تن به گناه و زَلَّت بیالاید، به قرآن پاک گردد: قرآن موجب هدایت و پاکی انسان‌هاست.**

ای دوست! درمان کار خود کن و اگر معاملت می‌کنی، با حق کن: **در معامله با خداوند زبانی نیست.**

خلق سود خود نبیند، با تو معاملت نکند! منفعت‌طلبی مردم

هر کس که روی از معاملت با خلق بتافت، دنیا و آخرت در راه معاملت با حق بیافت: **بی‌تعلقی و معامله با خداوند، موجب کمال است. در عالم، نعمت بسیار است، ولكن آب نیکوترین نعمت‌هاست: ارزشمندی آب / والاترین نعمت‌ها آب است.**

این قصه، عجب‌ترین قصه‌هاست؛ زیرا که در میان دو ضد جمع بود: **همراهی و هم‌نشینی پدیده‌های متضاد**

هم فرقت بود و هم وصلت؛ هم محنت بود، هم شادی؛ هم راحت بود، هم آفت؛ هم وفا بود، هم جفا: **همراهی و هم‌نشینی پدیده‌های متضاد در بدایت بند و چاه بود، در نهایت تخت و گاه بود؛ به اول بیم و هلاک بود و به آخر عز و ملک بود: گشایش بعد از سختی**

یوسف صدیق وفادار بود و یعقوب خود او را به صبر آموزگار بود، و زلیخا در عشق و درد او بی‌قرار بود: **دعوت به وفاداری و شکیبایی** قصه حال یوسف را نیکو نه از حسن صورت او گفت، بلکه از حسن سیرت او گفت: **ترجیح باطن بر ظاهر**

نیکو، بهتر هزار بار از نیکو: **ترجیح باطن بر ظاهر**

نبینی که یوسف را از روی نیکو، بند و زندان آمد و از خوی نیکو، امر و فرمان آمد؟: **ترجیح باطن بر ظاهر**

از روی نیکوش حبس و چاه آمد، و از خوی نیکوش تخت و گاه آمد: **ترجیح باطن بر ظاهر**

پادشاه عالم، خبر که داد در این قصه، از حسن سیرت او داد، نه از حسن صورت او داد، تا اگر نتوانی که صورت خود را چون صورت او گردانی؛ باری، بتوانی که سیرت خود را چون سیرت او گردانی: **ترجیح باطن بر ظاهر / دعوت به تهذیب (پاک‌سازی) نفس**

آن‌که گفتیم سیرتش نیکوترین سیرت‌ها بود، از بهر آن‌که در مقابله جفا، وفا کرد و در مقابله زشتی، آشتی کرد و در مقابله لثیمی، کریمی کرد: **سازگاری و مدارا در برابر رفتار نادرست دیگران**

برادران یوسف، چون او را زیادت نعمت دیدند، و یعقوب را بدو میل و عنایت دیدند، آهنگ کید و مکر و عداوت کردند تا مگر او را هلاک کنند و عالم از آثار وجود او پاک کنند: **نکوهش حسد / حسادت موجب فتنه و آسیب است.**

تدبیر برادران برخلاف تقدیر رحمان آمد: **تقدیر در دست خداست.**

ملک تعالی او را دولت بر دولت زیادت کرد و مملکت و نبوت، زیادت بر زیادت کرد، تا عالمیان بدانند که هرگز کید کایدان با خواست خداوند غیب‌دان برابر نیاید! **یکسان‌نبودن میل بدخواهان با اراده خداوند / تقدیر در دست خداست.**



کارگاه متن‌پژوهی ▶ آیه شریفه ﴿وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرٌ الْمَاكِرِينَ﴾: **تقدیر در دست خداست.**

خدمت حق کن به هر مقام که باشی / خدمت مخلوق افتخار ندارد: **ارزشمندی معامله با خداوند**

صورت زیبای ظاهر هیچ نیست/ ای برادر، سیرت زیبا بیار: **ترجیح باطن بر ظاهر**

«الصَّبْرُ مِفْتَاحُ الْفَرَجِ»: **صبر کلید کام‌یابی است.**



بوی گل و ریحان‌ها ▶ که نعره زدی بلبل، که جامه دریدی گل / با یاد تو افتادم از یاد برفت آن‌ها: **لَدَّت حقیقی در گرو حضور معشوق است. / ترجیح معشوق**

بر همه زیبایی‌ها / تقابل عشق و آسایش

ای مهر تو در دل‌ها، وی مهر تو بر لب‌ها / وی شور تو در سرها، وی بیز تو در جان‌ها: **ستایش معشوق و فراوانی دل‌دادگان به او**

تا عهد تو درستم عهد همه بشکستم/ بعد از تو روا باشد نقض همه پیمان‌ها: **وفاداری عاشقانه**

تا خار غم عشقت آویخته در دامن/ کوه‌نظری باشد، رفتن به گلستان‌ها: **ترجیح غم عشق بر همه لذت‌ها**

آن را که چنین دردی از پای دراندازد/ باید که فروشوید دست از همه درمان‌ها: **لَدَّت درد عشق / درد عشق درمان‌ناپذیر است.**

گر در طلبت رنجی ما را برسد شاید/ چون عشق حرم باشد، سهل است بیابانها: **ضرورت تحمّل دشواری‌های راه عشق/ بلاکشی عاشق**
هر تیر که در کیش است گر بر دل ریش آید/ ما نیز یکی باشیم از جمله قربانها: **پاک‌بازی و جان‌فشانی عاشقانه**
گویند مگو سعدی، چندین سخن از عشقش/ می‌گویم و بعد از من گویند به دورانها: **ماندگاری و شرح‌ناپذیری داستان عشق**

درس هشتم

در سایه سار نخل ولایت

خجسته باد نام خداوند، نیکوترین آفریدگاران / که تو را آفرید: **ستایش آفرینندگی خداوند / ارزشمندی وجود امام علی (ع)**
دیدن بزرگی‌ات، / را چشم کوچک من، بسنده نیست / مور، چه می‌داند که بر دیواره اهرام می‌گذرد / یا بر خشتی خام: **ناتوانی عقل از درک عظمت امام علی (ع)**

تو، آن بلندترین هرمی / که فرعون تخیل می‌تواند ساخت / و من، آن کوچک‌ترین مور، / که بلندای تو را در چشم نمی‌تواند داشت: **عجز عقل از درک عظمت امام علی (ع)**

پیش از تو، / هیچ اقیانوس را نمی‌شناختم / که عمود بر زمین بایستد ... : **عظمت امام علی (ع)**
پیش از تو، / هیچ فرمانروا را ندیده بودم / که پای‌افزاری وصله‌دار به پا کند، / و مَشکی کهنه بر دوش کشد / و بردگان را برادر باشد: **ساده‌زیستی، تواضع و درویش‌نوازی در کمال قدرت**

شب از چشم تو، آرامش را به وام دارد / و طوفان، از خشم تو، خروش را: **برتری ممدوح بر پدیده‌های طبیعت / وجود مبارک امام علی (ع) موجب جنبش و حرکت در جهان است.**

کلام تو، / گیاه را بارور می‌کند / و از نَفست گل می‌روید: **برتری ممدوح بر پدیده‌های طبیعت / وجود مبارک امام علی (ع) موجب جنبش و حرکت در جهان است.**

چاه، / از آن زمان که تو در آن گریستی، / جوشان است: **برتری ممدوح بر پدیده‌های طبیعت / وجود مبارک امام علی (ع) موجب جنبش و حرکت در جهان است.**

سَحَر از سپیده چشمان تو می‌شکوفد / و شب در سیاهی آن به نماز می‌ایستد: **برتری ممدوح بر پدیده‌های طبیعت / وجود مبارک امام علی (ع) موجب جنبش و حرکت در جهان است.**

هیچ ستاره نیست که وام‌دار نگاه تو نیست: **برتری معشوق بر پدیده‌های طبیعت / وجود مبارک امام علی (ع) موجب جنبش و حرکت در جهان است.**

لبخند تو، اجازه زندگی است: **عنایت امیرالمومنین (ع) زندگی‌بخش است.**

هیچ شکوفه نیست کز تبار گلخند تو نیست: **همه زیبایی‌ها وام‌دار وجود مقدس امام علی (ع) هستند.**

چگونه شمشیری زهرآگین / پیشانی بلند تو / این کتاب خداوند / را / از هم می‌گشاید؟ / چگونه می‌توان به شمشیری، دریایی را شکافت!؟: **قرآن ناطق (گویا) بودن امام علی (ع)**

هنگام که همتاب آفتاب / به خانه یتیم‌کان بیوه‌زنی تابیدی / و صولت حیدری را / دست‌مایه شادی کودکانه‌شان کردی / و بر آن شانه، که پیامبر پای نهاد / کودکان را نشاندی: **تواضع، درویش‌نوازی، مصداق «شدت» و «رحمت» بودن / جاذبه و دافعه حضرت علی (ع) / رفتار متناسب با مخاطب**

در اُحد / که گل‌بوسه زخم‌ها / تنت را دشت شقایق کرده بود، / مگر از کدام باده مهر، مست بودی / که با تازیانه هشتاد زخم / بر خود حد زدی!؟: **سرمستی عشق الهی، انگیزه تحمّل رنج‌هاست.**

وسعت تو را چگونه در سخن تنگ‌مایه گنجانم؟ / تو را در کدام نقطه باید به پایان بُرد؟: **ناتوانی عقل از درک و وصف امام علی (ع)**

فتبارک‌الله، تبارک‌الله / تبارک‌الله احسن‌الخالقین: **ستایش آفرینندگی خداوند**

خجسته باد نام خداوند / که نیکوترین آفریدگاران است / و نام تو / که نیکوترین آفریدگانی: **ستایش آفرینندگی خداوند / ارزشمندی وجود امام علی (ع)**



ای چشم عقل، خیره در اوصاف روی تو / چون مرغ شب که هیچ نبیند به روشنی: **عجز عقل از درک و شناخت معشوق**

به داد و دهش گیتی آباد دار / دل زبردستان خود شاد دار: **ضرورت دادگری و نیکی و بخشندگی با مردم و زبردستان**

کارگاه متن‌پژوهی

مهارت‌های خواندن

۱- ترتیب ارکان

قدم اول، مرتب کردن ارکان دستوری جمله است. ارکان جمله، از نظر این‌که درست دنبال هم آمده‌اند یا نه، دو شکل «مرتّب» و «نامرتّب» دارند.

«ارکان مرتّب»

در این حالت، ارکان جمله به‌درستی چیده شده‌اند و نیاز به هیچ تغییری ندارند. بیت، روان خوانده می‌شود و اگر روان خوانده نمی‌شود، ربطی به نامرتّب بودن ارکان ندارد، بلکه «دشواری» مربوط به خطا در تلفظ کلمه‌ها و عبارتهاست:

هنرور چنیسن زندگانسی کند جفا بیند و مهربانسی کند

در جملات با ارکان مرتّب ممکن است حذف بخشی از جمله - به قرینه لفظی یا معنوی یا هر دو - اتفاق افتاده باشد. حذف، ترتیب ارکان را به هم نمی‌ریزد، بلکه در این حالت، از زنجیره ارکان مرتّب، چیزی جا افتاده که با معنی کردن بیت، به سادگی فهمیده می‌شود:

ای شاه ولایت دو عالم مددی بر عجز و پریشانی حالم مددی

ارکان، مرتّب‌اند، اما فعل «کن» به قرینه معنوی از پایان هر دو مصراع حذف شده.

«ارکان نامرتّب»

در این حالت، ارکان جمله به‌درستی چیده نشده‌اند، بلکه به دلیلی - دست‌کم به ضرورت وزن - جابه‌جا شده‌اند و برای درک آسان معنی، باید مرتّب شوند. برای مرتّب کردن ارکان، مهم این است که فعل، آخر و نهاد هم، آن اول‌ها باشد! مثلاً مسند هم، قبل از فعل اسنادی بیاید خوب است. همین. سخت‌نگیر!

به زخم‌خورده شکایت کنم ز دست جراحی که تن‌درست ملامت کند چو من بخروشم

شکل مرتّب‌شده:

ز دست جراحی به زخم‌خورده شکایت کنم / که چو من بخروشم تن‌درست ملامت کند

روشن است که در جملاتی با ارکان نامرتّب هم - علاوه بر به‌هم‌ریختگی ارکان - ممکن است حذف لفظی یا معنوی وجود داشته باشد:

بگفتاگر خرامی در سرایش؟ بگفت اندازم این سر زیر پایش

شکل مرتّب‌شده و کامل‌شده:

بگفتاگر در سرایش خرامی [چه می‌کنی]؟ / بگفت این سر [را] زیر پایش اندازم

«رقص ضمیر»

گاهی نامرتّب بودن ارکان، مربوط به جابه‌جایی فعل نیست، بلکه ممکن است با وجود قرار گرفتن فعل در پایان جمله، ضمیری در داخل جمله، از جای خود تکان خورده باشد. جابه‌جایی ضمیر که اصطلاحاً «رقص ضمیر» هم نام گرفته، شکل دیگری از نامرتّب بودن ارکان است.

یکم روز بسر بنده‌ای دل بسوخت که می‌گفت و فرماندهش می‌فروخت

شکل مرتّب‌شده:

یک روز دلم بر بنده‌ای که می‌گفت و فرمانده، او [را] می‌فروخت، بسوخت.

روشن است که جابه‌جایی ضمیر می‌تواند در جمله‌ای اتفاق افتاده باشد که ارکان نامرتّب با جابه‌جایی فعل هم دارد، یعنی هم درهم‌ریختگی ارکان اصلی جمله و هم رقص ضمیر:

شور شراب عشق تو آن نفسم رود ز سر کاین سر پرهوس شود خاک در سرای تو

شکل مرتّب‌شده:

شور شراب عشق تو آن نفس ز سرم رود / کاین سر پرهوس خاک در سرای تو شود.

۲- درست خوانی

قدم دوم، درست خواندن است. برای خواندن درست، باید «تلفظ درست» و «معنی درست» واژه‌ها را بلد باشیم. توجه به رابطه هم‌نشینی هم در این مورد، کمک مؤثری است؛ چنان‌که در ادامه می‌خوانی.

«انتخاب تلفظ درست»

این‌جا باید در برخورد با کلماتی که امکان دوگانه‌خوانی و شاید چندگانه‌خوانی دارند، به یک «تلفظ درست» برسی. معلوم است که از تلفظ غلط، معنی غلط به دست می‌آید و از معنی غلط، مفهوم غلط، استخراج می‌شود؛ پس اول: تلفظ درست. برای کسب مهارت در انتخاب تلفظ درست، باید با فهرستی از کلمات «هم‌املا» - دست‌کم پرکاربردترین آن‌ها - آشنا باشی. کلمات هم‌املا همان‌هایی‌اند که املاي هم‌شکل، اما تلفظ متفاوت دارند. کلمات هم‌املا که ممکن است تلفظشان با هم اشتباه گرفته شود، سه گروه‌اند:

۱) فعل با فعل: دو فعل با املاي یکسان و تلفظ متفاوت. این مورد، دو شکل دارد:

الف) دو فعل از دو مصدر متفاوت: رست، رُست (ب) دو فعل از یک مصدر، در زمان‌های مختلف: کند، کُند / بود، بُود / خورد، خُورد / ماند، ماند

۲) فعل با سایر کلمات (اسم، صفت، قید): روم، رُوم / مردم، مَرْدَم / نیم، نِیم / بستان، بَستان

۳) کلمات غیر فعل (اسم و صفت و قید و حرف) با هم‌دیگر: در، دَر / گه، گَهِ / که، کِه

«انتخاب معنی درست»

این‌جا تلفظ، مشخص است؛ اما همین کلمه با همین یک شکل قطعی تلفظ، معانی متفاوتی می‌تواند داشته باشد و باید تعیین کنی کدام معنی، مناسب بیت است. گاهی حتی لازم است بدانی همین یک کلمه، با همین «یک شکل قطعی تلفظ»، اسم است یا فعل؟ و مثلاً اگر فعل است، شخص و زمانش چه‌طور است؟ ببین: نیستی: عدم (اسم)

میانش را نشان هستی اندر نیستی جُستم چو دیدم در کنار آن را نشان از بی‌نشانی بود
نیستی: نمی‌باشی (فعل اسنادی منفی، دوم شخص مفرد)

غافل از درس ادب لاف محبت تا به کی؟ محرم اسرار عشقش نیستی، مردود باش
نیستی: نمی‌بود (فعل اسنادی منفی، به معنی ماضی استمراری، سوم شخص مفرد)

نیستی فریاد من چندین ز جور روزگار گر چو دیگر مردمان خوش روزگاری داشتم
نیستی: نیست (فعل اسنادی منفی، سوم شخص مفرد)

گر بلا ممکن نگردد، خاطری ویران کند نیستی دستت فلک بی‌کار از آزار ما

«هم‌نشینی»

توجه به رابطه هم‌نشینی، یک اصل کاملاً جدی برای درست‌خوانی و در نتیجه برای تشخیص مفهوم درست است. هم‌نشینی، گاهی حتی تو را از دانستن معنی واژه‌های ناشناخته بی‌نیاز می‌کند. «هم‌نشین»ها - یعنی کلمات دور و بر - نقش کاملاً تعیین‌کننده دارند. واژه هم‌نشین، اسم باشد یا قید یا فعل، یا حتی حرف، یک کمک مستقیم و مؤثر و بی‌نظیر در تشخیص معنی یک کلمه و اصولاً تلفظ آن است. ببین:

ای مهر تو در دل‌ها، وی مهر تو بر لب‌ها وی شور تو در سرها، وی سر تو در جان‌ها

● هم‌نشینی با «دل» است که نشان می‌دهد مهر (اولی)، «مهر» خوانده می‌شود و معنی عشق و محبت می‌دهد. می‌دانیم جای «مهر» در دل است، نه جای «مهر»!

● هم‌نشینی با «لب» است که نشان می‌دهد مهر (دومی)، «مهر» خوانده می‌شود و مهر بر لب داشتن، معنی سکوت می‌دهد. می‌دانیم جای «مهر» بر لب است، نه جای «مهر»!

● هم‌نشینی با «شور» است که نشان می‌دهد سر (اولی)، «سر» خوانده می‌شود و شور در سر داشتن معنی عاشقی می‌دهد. می‌دانیم جای شور در «سر» است، نه در «سر» یا مثلاً «سر»!

● هم‌نشینی با «جان» است که نشان می‌دهد سر (دومی)، «سر» خوانده می‌شود و معنی راز می‌دهد. می‌دانیم جای «سر» در دل است، نه «سر» یا مثلاً «سر»!
● هم‌نشینی است که همه این‌ها را نشان می‌دهد. هم‌نشینی را جدی بگیر.

۳- ترجمه

« معانی مختلفِ اسم - فعل - حرف

حالا تلفظِ درستِ همه واژه‌های بیت را داری. کلمات، درست خوانده شده‌اند و آماده‌اند برای این‌که درست «ترجمه» بشوند. «معنی» بشوند. معانی مختلف کلمات، به‌ویژه «حرف»ها در تعیین «معنی» بیت و در نتیجه «مفهوم» بیت، کاملاً تعیین‌کننده است.

« معانی مختلفِ اسم

این فهرست، واژه‌نامه کتاب درسی نیست؛ نمونه‌ای است برای آشنایی‌ات با زبان شاعر. اغلب آن‌ها واژه‌های تازه با املای عجیب و غریب و معانی دشوار نیستند، بلکه به عکس، واژه‌هایی هستند که آشنا به نظر می‌رسند، اما اصلاً هم آشنا نیستند! امروز آن‌ها را به کار می‌بریم، اما نه به آن معنی که شاعر در روزگار خودش به کار می‌برده. دست‌کم این‌که، شاعر، معنی دیگری هم به جز معنی مرسومِ امروز ما از این واژه می‌فهمیده که ما هم باید سعی کنیم بفهمیم!

واژه	معنی	نمونه
قوت	روزی	تا جان مرا از لب لعل تو خبر شد / قوت دل ریشم همگی خون جگر شد
جمعیت	آسودگی خاطر	زلف آشفته او موجب جمعیت ماست / چون چنین است پس آشفته‌ترش باید کرد
شوخ	گستاخ	در بزم تو ای شوخ منم زار و اسیر / وز کشتن من هیچ نداری تقصیر
مردم	مردمک	ز گریه مردم چشمم نشسته در خون است / ببین که در طلبت حال مردمان چون است
دستگاه	قدرت	امروز که دستگاه دارم و توان / بیخی که بر سعادت آرد بنشان
میان	کمر	میانش را به مو نسبت نباشد لیک دانستم / جهان را بسته با یک مو چو کردم موشکافی‌ها
چرخ	فلک	ای چرخ، بلا چه می‌فرستی؟ / ما را غم آن جهان بسنده‌ست
آب حیوان	آب حیات	تهی‌دستانِ قسمت را چه سود از رهبر کامل؟ / که خضر از آب حیوان تشنه باز آرد سکندر را
گردون	آسمان	من و تو غافلیم و ماه و خورشید / بر این گردون‌گردان نیست غافل
حریف	همراه	می حلال است کنون خاصه که از دست حریف / در قح می‌چکد آب نمک‌آلود کباب
دوست	معشوق	با دوست کنج صبر، بهشت است و بوستان / بی دوست خاک بر سر جاه و توانگری
دوستی	عشق	به کوشش ار متصوّر شود وصال رخ تو / به دوستی که پشیمان شود کسی که نکوشد
شوق	عشق	باز جانا آتش شوق تو در دل جاگرفت / خانه صبر از غمت سر تا به سر سوداگرفت
اشتیاق	عشق	از اشتیاق تو در رنج نیست خواهیم شد / در آرزوی تو تا عمر هست خواهیم بود
مشتاقی	عشق	ما عاشق و عهد جان ما مشتاقی‌ست / ماییم به درد عشق تا جان باقی‌ست
مشتاق	عاشق	ز آن می‌که عزیز جان مشتاقان است / یک جرعه به صد هزار جان نتوان یافت
مرغ	پرنده	چه خوش است حال مرغی که قفس ندیده باشد / چه نکوتر آن که مرغی ز قفس پریده باشد
حدیث	سخن	نه خلاف عهد کردم که حدیث جز تو گفتم / همه بر سر زبان‌اند و تو در میان جانی
دیده	چشم	هم ز اول اجل خویش همی‌دانستم / که دل و دیده به سویت نگران می‌دیدم
خوش	دل‌پذیر و زیبا	من پرستار دو چشم خوش بیمار توام / گرچه بیمارپرستی بترا از بیماری است
سخت (قید)	بسیار	پادشاهها خواست کردن جانم استقبال تو / لیک از بیماری جان بود پایم سخت سست
نیک (قید)	بسیار	به تو هر کس که فخر آرد نداری عار از او دانم / «عراقی» نیک بدانم است از آن رو عار می‌داری
سبک (قید)	فوراً	بیامد سبک پهلوان سپاه / بیاورد لشکر به نزدیک شاه
ریش	زخم	گفتم به نیرنگ و فسون پنهان کنم ریش درون / پنهان نمی‌ماند که خون بر آستانم می‌رود

واژه	معنی	نمونه
ریش	زخمی	خدا را چون دل ریشم قراری بست با زلفت / بفرما لعل نوشین را که زودش با قرار آرد
وصل	وصال، رسیدن به معشوق	وصل تو کجا و من محصور کجا؟ / دردانه کجا حوصله مور کجا؟
شاهد	زیبارو	به پیش خود بنشان شاهدان شیرین کار / که با شکردهنان خوش بود سؤال و جواب
منزل	محلّ توقف کاروان	به کوی عشق چون پا می‌نهی از جان و سر بگذر / که خون خوار است وادی‌ها و خون‌ریز است منزل‌ها
خسته	زخمی	خسته عشق تو بیچاره شفا را چه کند؟ / مبتلای غم تو غیر بلا را چه کند؟
احتمال	تحمل کردن	احتمالِ نیش کردن واجب است از بهر نوش / حمل کوه بیستون بر یاد شیرین بار نیست
اعتبار	عبرت گرفتن	گشاد باغ ز نرگس هزار چشم و کجاست / کسی که یک نظر اعتبار بگشاید؟
خامه	قلم	چگونه شرح دهد خامه حال ریش درونم؟ / چنین که خون سیه می‌رود ز تیغ زبانش
تیغ	شمشیر	تا ندیدم تیر مژگانش ندانستم که هست / تیغ عشق و تیر هجرش در دل و جان کارگر
به جای	در حقّ	هر چند جز جفا نکنی تو به جای من / حقّا که جز وفا نکنم من به جای تو
وقت	اصطلاح عرفانی	موقوف به وقت است سماع دل عارف / هر روز در اجزای زمین زلزله‌ای نیست

« معانی مختلف فعل

در ادامه، فهرستی از چند فعلِ «ادبیاتی» مهم را می‌بینی. بعضی از این فعل‌ها امروز منسوخ شده‌اند و در زبان فارسی رایج، کاربردی ندارند و بعضی دیگر، در فارسی معاصر وجود دارند، اما معنی امروزشان با آن‌چه در جدول می‌بینی، متفاوت است. در پایان هم، زوج هم‌آوای بسیار مهم «گذاردن و گزاردن» با معانی چندگانه آن‌ها آمده است.

واژه	معنی	نمونه
افتادن	پیش آمدن و اتفاق افتادن	تو را افتد که با ما سر برآری / کنی افتادگان را خواستاری
دانستن	توانستن	من ز کویت به در ندانم رفت / زآن‌که زین در کجا توانم رفت؟
باشد	امید است	از هر کرانه تیر دعا کرده‌ام روان / باشد کز آن میانه یکی کارگر شود
نمودن	نشان دادن	به نایبای مادرزاد اگر رخساره بنماید / به نور روی او از چشم نابینا بصر خیزد
ماندن	شبیه بودن	سرو را مانی ولیکن سرو را رفتار نه / ماه را مانی ولیکن ماه را گفتار نیست
ماندن	گذاشتن	رفتت و مرا ماندی در کنج شکیبایی / ای پادشه خوبان داد از غم تنهایی
حدیث کردن	سخن گفتن	همی‌کردم حدیث ابرو و مژگان او هر دم / چو طفلان سوره «نون والقلم» خوانان به مکتب‌ها
قضه بردن به	شکایت بردن نزد کسی	قضه به هر که می‌برم، فایده‌ای نمی‌دهد / مشکل درد عشق را حل نکند مهندسی
سودا پختن	خیال‌پردازی کردن	بس که سودای زلف او پختیم / دیگ سودا رود روان بر سر
خستن	زخمی کردن	هزار بار دلم را شکسته‌ای به جفاها / که هیچ بار نگفتی دل که بود که خستم
رها کردن به	واگذار کردن به	طریق خدمت و آیین بندگی کردن / خدای را که رها کن به ما و سلطان باش
گرفتن	فرض کردن	گرفتمت که نیامد ز روی خلق آزر / که بی‌گنه بکشی، از خدا نترسیدی؟!
گفتن	سخن گفتن به مخاطب، با خود گفتن، تصمیم گرفتن	گفتم که بعد از این همه دل‌ها که برده‌ای / کس می‌خورد فریب تو؟ گفتا هنوز هم! گفتم روم به خواب و ببینم جمال دوست / حافظ ز آه و ناله امانم نمی‌دهد
زیبیدن	زیبا بودن، برازنده بودن	ناز و کرشمه‌ای که کنی هر دم ای صبا / می‌زیبیدت که پیش تو سلطان غلام شد
خامش کردن	ساکت شدن	«فیض» خامش کن که نتوانی ز وصفش دم زدن / آن‌چه گفتمی هم کفی از موجه دریای اوست
درآمدن	وارد شدن	درآمدی به دلم مست و تیغ ظلم به دست / کنون به هر سوی دل بنگرم نشانه توست
پرداختن	خالی کردن	دل بپرداز از غبار ما و من / «بیدل» این‌ها زیور آینه نیست

واژه	معنی	نمونه
گذارن (گذاشتن)	واگذار کردن و بر عهده نهادن	مرا به من مگذار ای خدای عالمیان / که روی توبه نمانده‌ست و تاب زجر و عذاب
	نهادن و قرار دادن	بر دوش من گذارد فلک بار عشق حق / باری که آسمان و زمین برنافتند
	اجازه دادن	بگذار تا بگیریم چون ابر در بهاران / کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران
	ترک کردن و رها کردن	ماه‌رویا ز غم عشق نگه دار مرا / مگذر از بیعت دیرینه و مگذار مرا
	عبور کردن (طی کردن مکان)	نتوان گذارد وادی خون‌خوار عشق / بی همت و هدایت خضری مگر
	سپری کردن (طی کردن زمان)	دردا که عمر خویش به باطل گذاشتیم / تا خود چه پیش آید از این روز مانده نیز
	وضع کردن و تأسیس کردن	در این سرای هر آن کس بنای ظلم گذارد / به دستیاری تقدیر بیخ خود برکند
گزارن	انجام دادن (کار، شغل، وظیفه، خدمت)	اینم قبول بس که بمیرم بر آستان / تا نسبتم کنند که خدمتگزار اوست
	ادا کردن و به‌جا آوردن (شکر، سپاس، حق، وام، دین، قرض، نماز)	کجا خود شکر این نعمت گزارم / که زور مردم‌آزاری ندارم
	رساندن و ابلاغ کردن (خبر، پیام، پیغام)	سخنی داشت لب‌ت با من و ابروی کج / ناگاه از گوشه‌ای آمد که گزارد پیغام
	تعبیر کردن (خواب)	که بگزارد این خواب شاه جهان / نهفته برآرد ز بند نهان

« معانی مختلف حرف

تعدد معنایی حرف، از اسم و فعل، بیش‌تر و مهم‌تر است. کلید درک بسیاری از مفاهیم، تشخیص معنی درست حروف ربط و اضافه است. در ادامه، مهم‌ترین حروف ربط و اضافه و ظرفیت‌های معنایی گسترده آن‌ها را با ذکر نمونه می‌بینی. در برخی موارد - مثلاً در معرفی «بر» - با آن که بیش‌تر گونه‌های معنایی معرفی شده، «اسم» هستند، از آن‌جا که این واژه‌ها را امروز با عنوان «حرف اضافه» می‌شناسیم، در بخش «معانی مختلف حرف» قرار گرفته‌اند و نه «معانی مختلف اسم».

واژه	معنی	نمونه
از، ز	مبدأ زمان	در صبح عید اگر مشغول تکبیرند خلق / بر زبانم از سحر تا شام گفت‌وگوی توست
	مبدأ مکان	از شرق تا به غرب سراپای خفته‌اند / خرد و بزرگ و پیر و جوان و شه و گدا
	مبدأ یک مفهوم، پدیده، عمل	تا رفتنش بینم و گفتنش بشنوم / از پای تا به سر همه سمع و بصر شدم
	حرف اضافه اختصاصی فعل	می‌ترسم از خرابی ایمان که می‌برد / محراب ابروی تو حضور نماز من
	حرف اضافه اختصاصی اسم و قید و صفت: فارغ از، آسوده از، سرشار از، لبریز از، بیزار از، ...	روز و شب در کوه و صحرا فارغ و آسوده‌اند / وحش و طیر از لطف ای زورآوران را پنجه‌تاب
	از بین، از جمله، از میان یک مجموعه	آفتاب شکفته‌رو صائب‌گلی از گلشن ضمیر من است
	از قبیل، از جنس، از نوع، شامل	گر غم بیچارگان داری و درد خستگان / آن‌چه بر جان من است از درد و غم تقریر کن
	مالکیت، مال، از آن، متعلق به	هستی و پابندگی از توست و بس / مردگی و زندگی از توست و بس
	به‌خاطر، به علّت، به‌دلیل، از روی، تحت تأثیر، به برکت، به واسطه، به کمک	از آن مرد دانا دهان دوخته‌ست / که ببند که شمع از زبان سوخته‌ست از جفا زشت‌گوی یک‌دگرند / وز حسد عیب‌جوی یک‌دگرند از آن میغ و از آن رعد و از آن برق / پر از باران خونین غرب تا شرق
	«از» در معنی «علّت و سبب»، گاهی طوری به کار می‌رود که بهتر است آن را معادل با «از فرط، از شدت، از بسیاری» و مانند این‌ها بدانیم.	من از درد دل برکشیدم سپاه / خروشان برفتم به آوردگاه

واژه	معنی	نمونه
به	قسم	به مردی که مُلک سراسر زمین / نیززد که خونی چکد بر زمین
	حرف اضافه اختصاصی اسم	گفت روزی به برت آیم و کامت بدهم / اعتمادم به باد غلط بود غلط
	حرف اضافه اختصاصی فعل	روز رستاخیز کآن جا کس نپردازد به کس / من نپردازم به هیچ از گفت‌وگوی یار خویش
	مقصد مکان	چه بی‌نظیر کس است او که وهم من صد بار / به عرش و فرش دوید و ندید کس همتاش
	مقصد یک مفهوم، پدیده، عمل	من از عهد جوانی تا به پیری / کنم هر جا که افتد دستگیری
	از نظر	به دانش بزرگ و به همت بلند / به بازو دلیر و به دل هوشمند
	با	به نعمت نبایست پروردنش / چو خواهی به بیداد خون خوردنش
	به‌وسیله	تو را بر تگ رخس مهمان کنم / سرت را به کوپال درمان کنم
	در (مکان)	کرده‌ام گم به کوی عشق دلی / بر وی از داغ تو نشانی‌ها
	در (زمان)، در طول، در مدت زمان	به یک هفته نقدش به تاراج داد / به درویش و مسکین و محتاج داد
در ازای، در برابر، به قیمت	گر از تو بوسه‌ای خواهم به جانی / تو گویی بوسه ارزان ندارم!	
با	حرف اضافه اختصاصی فعل	با روز بجنگیم که چون روز گذشت / چون سیل به جویبار و چون باد به دشت
	در برابر، در مقایسه با	این جهان با علم او شاخ گیا در بوستان / وین فلک با فضل او بال مگس در انگبین
	با وجود، علی‌رغم، در حالی که نباید این‌طور باشد، ولی هست!	من از دادار ترسم با جوانی / نترسی تو که پیر و ناتوانی؟!
	به‌وسیله، به کمک، با استفاده از	با بال شوق ذره به خورشید می‌رسد / پرواز دل به‌سوی خدا می‌برد مرا
	حرف اضافه فعل، معادل به	با مدعی مگوئید اسرار عشق و مستی / تا بی‌خبر بمیرد در درد خودپرستی
	همراهی	با او روم در پیرهن بی او نیایم در کفن / تا تو نپنداری که من از دوست مهجور آمدم
	بر ضمیمه، در برابر	برق با شوقم شراری بیش نیست / شعله طفل نی‌سواری بیش نیست
آش (اسم)	گرت زهت همی‌باید به صحرای قناعت شو / که آن‌جا باغ در باغ است و خوان در خوان و با در با	
تا	برای این‌که	تا بر دلش از غصه غباری ننشیند / ای سیل سرشک از عقب نامه روان باش
	مقصد زمان، تا وقتی که، تا هنگام	تا حشر می‌توان سخن از زلف یار گفت / در بند آن نباش که مضمون نمانده است
	مقصد مکان	هر کجا سر کرده‌ام «بیدل» دعای دولتش / جوش آمین از زمین تا آسمان پیچیده است
	مبدأ زمان، از وقتی که	تا صورت و پیوند جهان بود، علی بود / تا نقش زمین بود و زمان بود، علی بود
	تأی مبدأ به مقصد	کیومرث و جمشید تا کیقباد / کسی از مسیحا نکردند یاد
	ببینیم که، باید دید که، خدا می‌داند که	در بزم وصالش همه کس طالب دیدار / تا یار که را خواهد و میلش به که باشد
	همین که، به محض این‌که، به مجرد این‌که	در خرابات ز اسرار حقیقت صائب / تا خبر یافتم از بی‌خبرانم کردند
	تشویق و ترغیب	الا تا درخت کرم پروری / گر امید داری کز او بر خوری
	هشدار و تحذیر	به روز نیک کسان گفت تا تو غم نخوری / بسا کسا که به روز تو آرزومند است
	گاهی پیش از «تا»، «هان، زنهان، زینهان، آلا، نگر» می‌آید.	درون دلت شهر بند است راز / نگر تا نبیند در شهر باز
	هر چه قدر، تا حدی که	مزن تا توانی بر ابرو گره / که دشمن اگر چه زبون، دوست، به
	حتی	قحط آن‌چنان افتاد در کشور که مردم / تا کاه و هیزم را به سیم و زر خریدند
درحالی‌که، همین‌طور که	گفتم که گاه وصل، چنین و چنان کنم / تا من در این سخن بدم، آمد، گذشت و رفت	

واژه	معنی	نمونه
را	نشانهٔ مفعول	مرا می‌بینی و هر دم زیادت می‌کنی دردم / تو را می‌بینم و میلیم زیادت می‌شود هر دم
	گاهی با «مر»	چراغی گر شود تیره مر او را هم تو افزوی / شعاعی گر فرومیرد مر آن را هم تو افزایی
	گاهی هم «مر» بدون «را»	چه خطر دارد بیرون شدن از بیشه و بر؟ / آن که بیرون بزد از دریا مر اسب و سپاه
	به	مرا گویی که دل بر جای خود دار / دل عشاق، برجا کس ندیده‌ست
	متعلق به، از آن، برای (اختصاص)	تو رایم کنون گر بخواهی مرا / نبیند جز این مرغ و ماهی مرا
	از روی، به نشانهٔ، به‌عنوان	اگرچه صائم دهند لیک بگشایند / موافقت را با شاه پرهنر روزه
	در ازای، در مقابل	بدی را بدی سهل باشد جزا / اگر مردی أحسنِ إلی من أسا
	از	گریزندگان را بپرسید شاه / که از چیست پیکار بازارگاه
	قسم	صنوبرقامتا نسرین‌عدارا / خدا را چارهٔ من کن خدا را
	بر	آب بریز آتش بیداد را / زیرتر از خاک نشان باد را
	قید نشانهٔ زمان، معادل «در»	اگر شب رسی روز را بازگرد / بگویش که تنگ اندر آمد نبرد
	دربارهٔ	سه کس را شنیدم که غیبت رواست / وز این درگذشتی چهارم خطاست
	متناسب با، در برابر، سزاوار، درخور	راست نیاید قیاس خلق در این باب / زخم (= ضربه) ملک را نه مغفر (= کلاه‌خود) است و نه جوشن
	مگر	کسرهٔ اضافه، فک اضافه، تقدّم مضاف‌الیه برمضاف
«را»ی زاید و تأکید (برای ... را / ز بهر، از بهر ... را)		شاهها اگرچه ریختن خون بود وبال / تو خون من بریز برای ثواب را
«را»ی نهادی، همراه با نهاد، «را»ی مالکیت به‌همراه فعل اسنادی، روی هم به معنی «داشتن»		مرا دردی‌ست اندر دل که گر گویم زبان سوزد / وگر پنهان کنم ترسم که مغز استخوان سوزد
امید است که / باشد که / شاید		لب و دندان سنایی همه توحید تو گوید / مگر از آتش دوزخ بؤدش روی رهایی
به جز، به غیر از		دانی همه چیزها مگر غیب خدای / داری همه چیزها مگر عیب و نظر
آیا (جملهٔ مثبت)، لابد، نکند		غمگین مگر از فراق یاری / شوریده مگر ز اشتیاقی
آیا (جملهٔ منفی)، آیا این‌گونه نیست که		برچید بساط مادری را / فرزند مگر نداشت صیاد
و	کاش دست‌کم	به نوای بی‌نوایی غزلی مگر سرایم / غزلی مگر سرایم به نوای بی‌نوایی
	حتماً، قطعاً، مسلماً، طبیعتاً	چو خواهی که گویی نفس بر نفس / نخواهی شنیدن مگر گفت کس
	حرف عطف	راه پنهانی میخانه نداند همه کس / جز من و زاهد و شیخ و دو سه رسوای دگر
	مباینیت (مقابله)	لاف عشق و گله از یار؟! زهی لاف دروغ / عشق‌بازان چنین مستحقِ هجران‌اند
	معیت (همراهی)	من و زهر تو که هم زهری و هم تریاقی / من و درد تو که هم دردی و هم درمانی
	دانستن، فهمیدن و دریافتن	دیدم و آن چشم دل‌سیه که تو داری / جانب هیچ آشنا نگاه ندارد
	اما	وفا نکردی و کردم، خطا ندیدی و دیدم / شکستی و نشکستم، بریدی و نبریدم
	در حالی که	می‌روی و مزگانیت خون خلق می‌ریزد / تیز می‌روی جانا ترسمت فرومانی
در ازای، در برابر، به قیمت	گفتمش بوسه و جان‌گفت که اینک سر و سنگ / هان و هان بوسه‌خران بوسهٔ ارزان نگرید	

واژه	معنی	نمونه
اگر گر وگر ار ور	حرف شرط، به شرطی که	اگر در عمر خود روزی بدون تو برآوردم / از آن روز و از آن ساعت پشیمانم، پشیمانم
	اگرچه، هرچند	قضا کشتی آن جا که خواهد بزد / وگر ناخدا جامه بر تن دزد
	یا	ندانم که عاشق گل آمد گر ابر؟ / چو از ابر بینم خروش هزبر
بر	حرف اضافه، به معنی «روی»	دست بر سر زنان همی‌گفتم / کای فلک دست از این ضعیف مدار
	خشکی (اسم)	کرد آفتابِ حسنِ تو تسخیر بحر و بر / آری کند احاطه به بحر و بر آفتاب
	سینه و پهلو (اسم)	یکی تیغ تیز از میان برکشید / بر شیرِ بیدار دل بردید
	میوه (اسم)	بسی بگفتم و سودی نداشت، کردم عهد / که بعد از این نزنم بر درخت بی‌بر سنگ
	بغل و آغوش (اسم)	به بر چگونه کشم آن میانِ نازک را / که در خیال به صد پیچ و تاب می‌آید
	نزد و کنار (اسم)	روز عید است نشین در بر من یک ساعت / وقف نظاره کنم دیده قربانی را
چو	وقتی، هنگامی، زمانی که	چو عاشق می‌شدم گفتم که بردم گوهر مقصود / ندانستم که این دریا چه موج خون‌فشان دارد
	مثل، مانند، شبیه	به کام دل خویش یاری گزیدم / که دارد چو یار من امروز یاری؟
چونش	هنگامی‌که، هر وقت که، اگر، در صورتی‌که	چون روم در گلستان کز خویش آسایم دمی / بانگ بلبل ناله‌های زار یادم می‌دهد
	حالا که	چون می‌روی بی‌من مرو، ای جانِ جان بی‌تن مرو / وز چشم من بیرون مشو، ای شعله تابان من
	مثل، مانند، شبیه	یار گفتا داشتی چون من نگاری گفتمش / کافر گر من به جز تو یار دیگر داشتم
	چگونه؟	فراق آمد کنون از وصل برخوردار چون باشم؟ / جداگردید یار از من جدا از یار چون باشم؟
که	از	اگر پیل‌زوری وگر شیرچنگ / به نزدیک من صلح بهتر که جنگ
	حرف ربط	گفتی که به دل شکستگان نزدیکم / ما نیز دل شکسته داریم ای دوست
	تعلیل، بیان علت، زیرا، به همین دلیل است که	ندارد حاصلی جز تیره‌روزی پرتو مت / که ماه از شرم نور عاریت شب‌ها برون آید
	به معنی «چه کسی» (ضمیر پرسشی)	خموش حافظ و از جور یار ناله مکن / تو را که گفت که در روی خوب حیران باش؟
	به معنی «کسی که»	خدا را ندانست و طاعت نکرد / که بر بخت و روزی قناعت نکرد
	حتی	نیامد در ایام او بر دلی / نگویم که خاری که برگ گلی
	بلکه	نه فندی که مردم به صورت خورند / که ارباب معنی به کاغذ برند
	وگفت	بخندید برنا که حاتم منم / سر اینک جدا کن به تیغ از تنم
	وانمود	تو را ببینم و خواهیم که خاک پای تو باشم / مرا ببینی و چون باد بگذری که ندیدم!

۴- بازگردانی

با عبور از مرحله «ترجمه» حالا معنی همه واژه‌ها و ترکیب‌ها و اصطلاحات دشوار متن را در اختیار داری. می‌ماند این‌که با ارتباط دادن این‌ها، معنی درست، کامل و روانی از جمله‌ها و بیت‌ها به دست بیاوری و اصطلاحاً آن‌ها را به فارسی امروز «بازگردانی» کنی. بیت بازگردانده شده، آماده استخراج مفهوم است.

ابیات زیر، با کدام بیت تناسب مفهومی دارد؟

(تجربی ۹۳)

«کَهتری را که مهتری یابد	هم بدان چشم کَهتری منگر
خردشاخی که شد درخت بزرگ	در بزرگیش سرسری منگر
۱) هر درختی که ز جایش به دگر جای برند	بشود زو همه آن رونق و آن زینت و آب
۲) سیم و سیماب به دیدار تو از دور یکی است	به عمل گشت جدا نقره سیم از سیماب
۳) پاره خون بود اول که شود نافه مشک	قطره آب بود اول لؤلؤی خوشاب
۴) چون نباشدت عمل راه نیابی سوی علم	نکند مرد سواری چو نباشدش رکاب

« بازگردانی ابیات سؤال:

کَهتری را که مهتری یابد / هم بدان چشم کَهتری منگر
بازگردانی: به [شخص] فرودستی که [حالا دیگر تبدیل به یک انسان] بالادست شده، با همان دید فرودست بودن، نگاه نکن.
خردشاخی که شد درخت بزرگ / در بزرگیش سرسری منگر
[و در برخورد با] شاخه کوچکی که [تبدیل به] درخت بزرگی شده [است]، [نسبت] به بزرگی‌اش با بی‌تفاوتی برخورد نکن.

« بازگردانی گزینه‌ها:

۱) هر درختی که ز جایش به دگر جای برند / بشود زو همه آن رونق و آن زینت و آب
هر درختی که آن را از جایی به جای دیگر ببرند، آن شادابی و زیبایی و طراوت، به تمامی از او گرفته می‌شود.
۲) سیم و سیماب به دیدار تو از دور یکی است / به عمل گشت جدا نقره سیم از سیماب
در نظر تو نقره و جیوه از دور یکسان است. هنگام اقدام [و نه صرفاً گفتار و پندار] نقره از جیوه متمایز می‌شود.
۳) پاره خون بود اول که شود نافه مشک / قطره آب بود اول لؤلؤی خوشاب
آن‌چه [در نهایت تبدیل به] نافه مشک می‌شود، در ابتدا [تنها] لخته خون [بی‌ارزشی بوده] است. مروارید ناب [هم]، ابتدا قطره آب [بوده] است.
۴) چون نباشدت عمل راه نیابی سوی علم / نکند مرد سواری چو نباشدش رکاب
تا وقتی که کردار [متناسب با گفتار] نداشته باشی، به آگاهی دست پیدا نخواهی کرد. [همان‌طور که] انسان در شرایطی که رکاب [برای سوار شدن] نداشته باشد، نمی‌تواند سواری کند.

۵- تبدیل معنی به مفهوم

حالا معنی روان و روشنی از بیت در دست داری. این «معنی» باید به «مفهوم» تبدیل شود. مفهوم، یک «پیام» است؛ یک تفکر و یک عقیده است؛ پس عنوانی که برای یک مفهوم انتخاب می‌شود، باید یک عبارت کوتاه و کلیدی باشد که همیشه، همه‌جا، آن مفهوم را برساند. بنابراین، باید با صرف نظر از جزئیات بی‌اهمیت و به جای آن، با توجه به قرینه‌ها و کلیدواژه‌ها «معنی» بیت را به نزدیک‌ترین، دقیق‌ترین و مناسب‌ترین «مفهوم» تبدیل کنی. با این نگاه، از بیت‌های رنگارنگ، سروده شاعران مختلف، می‌شود مفاهیم یکسان بیرون کشید؛ بیت‌هایی که ظاهراً شباهتی به هم ندارند و حتی ممکن است هیچ کلمه مشترکی با هم نداشته باشند.

یک نکته تعیین‌کننده در رسیدن به مفهوم نهایی، «کلی کردن» مفهوم به‌دست آمده از «بازگردانی» است. «کلی کردن مفهوم» در واقع، هل دادن مفاهیم مشابه، حول یک محور مرکزی‌ست. گاهی لازم است مفاهیم استخراج‌شده از چند بیت را باز هم کلی‌تر کنیم، وگرنه هم‌چنان با هم متفاوت به نظر می‌رسند. کلی کردن، این امکان را می‌دهد که مفهوم‌های نزدیک با تفاوت‌های جزئی را مفهوم‌های متفاوت تصور نکنی. این نمونه را ببین:

گفتم این شرط آدمیت نیست / مرغ تسبیح‌گوی و من خاموش
جزء: مرغ / کل: همه موجودات / مرغ، تسبیح‌گوی: همه، تسبیح‌گوی / مفهوم: همه موجودات (نه فقط پرنده‌ها) ستایشگر خداوندند.

(خارج ۹۰)

مفهوم کدام بیت با دیگر ابیات متفاوت است؟

- | | |
|---|---|
| ۱) امروز کسه دستگاه دارئ و توان | بیخی کسه بَبرِ سعادت آرد بنشان |
| ۲) پیش از تو از آن دگری بود جهان | بعد از تو از آن دگری باشد هان |
| ۳) دریاب کنون که نعمت هست به دست | کاین دولت و ملک می‌رود دست به دست |
| ۴) دولت آن است که بی خون دل آید به کنار | ورنه با سعی و عمل کار جهان این همه نیست |

« بازگردانی گزینه‌ها:

- ۱) بیت: امروز که دستگاه دارئ و توان / بیخی که بر سعادت آرد بنشان
معنی: امروز که امکان و توانایی داری، ریشه [درخت]ی را که میوه خوش‌بختی بدهد، بکار.
مفهوم: ناپایداری دنیا
- ۲) بیت: پیش از تو از آن دگری بود جهان / بعد از تو از آن دگری باشد هان
معنی: [امکان لذت بردن از زندگی در] دنیا قبل از تو متعلق به [شخص] دیگری بود؛ هشیار باش که پس از تو [هم] متعلق به [شخص] دیگری خواهد بود.
مفهوم: ناپایداری دنیا
- ۳) بیت: دریاب کنون که نعمت هست به دست / کاین دولت و ملک می‌رود دست به دست
معنی: اکنون که نعمت در اختیار داری، قدر [نعمت و عمر را] بدان؛ زیرا این خوش‌بختی و فرمان‌روایی از کسی به دیگری منتقل خواهد شد.
مفهوم: ناپایداری دنیا
- ۴) بیت: دولت آن است که بی خون دل آید به کنار / ورنه با سعی و عمل کار جهان این همه نیست
معنی: [لذت] خوش‌بختی [به] این است که بدون رنج و زحمت بسیار به‌دست آید، وگرنه [اگر خوش‌بختی] با تلاش و پشتکار [بسیار به دست بیاید که دیگر] ارزش و لذت [خاصی] ندارد.
مفهوم: لذت خوش‌بختی بادآورده و موقّعیّت بدون تلاش!

۶- شرایط سؤال

پس از مشخص شدن مفهوم درست بیت، یک مورد مهم دیگر هم برای رسیدن به پاسخ، باید در نظر گرفته شود و آن، توجه به شرایط و مقتضیات سؤال و در حقیقت، برداشت و سلیقه طراح کنکور است، که در طراحی گزینه‌ها و انتخاب بیت‌ها دیده می‌شود و در تشخیص مفهوم نهایی و اعلام گزینه درست، کاملاً تعیین‌کننده است.

اصلاً گاهی فقط همین سلیقه طراح، یعنی مفهوم مشترک گزینه‌هاست که حکم می‌کند باید از بیت صورت سؤال - که مثلاً یک بیت چندمفهومی است - کدام مفهوم را انتخاب کنی، اگرچه آن مفهوم، مفهوم برجسته‌ای نباشد یا حتی یک پیام ضمنی کم‌اهمیت باشد. این نمونه را ببین:

مفهوم بیت «سرّ من از ناله من دور نیست / لیک چشم و گوش را آن نور نیست» با کدام گزینه متناسب است؟ (زبان ۸۱)

- | | |
|---|------------------------------------|
| ۱) حال من اکنون برون از گفتن است | این چه می‌گویم نه احوال من است |
| ۲) ای گل فروش، گل چه فروشی به جای سیم؟ | وز گل عزیزتر، چه ستانی به سیم گل؟ |
| ۳) گفت آن یار کز او گشت سر دار بلند | جرمش این بود که اسرار هویدا می‌کرد |
| ۴) رنگین سسرخان در سسرخن خویسش نهان‌اند | از نکهت خود نیست به هر حال جدا گل |

در بیت سؤال، هر مصراع، یک مفهوم کاملاً مستقل دارد:

مفهوم مصراع اول: سخن، معرّف راز درون است.

مفهوم مصراع دوم: هر کسی، لیاقت و ظرفیت درک عشق را ندارد.

دو مفهوم، هیچ برتری‌ای هم نسبت به یکدیگر ندارند؛ بنابراین، فقط گزینه‌ها مشخص می‌کنند که طراح، کدام یک را مد نظر داشته است.

« بازگردانی گزینه‌ها:

- ۱) از خود بی‌خودی عاشق
- ۲) ارزشمندی گل
- ۳) افزایش راز عشق موجب هلاکت است. / ضرورت خاموشی عارفانه
- ۴) سخن، معرّف راز درون است. ✓

نمونه‌ای از سؤالات قرابت معنایی آزمون سراسری را براساس «مراحل شش‌گانه استخراج مفهوم»

تا رسیدن به پاسخ سؤال، بررسی می‌کنیم.

مفهوم عبارت «هنر، در نیکوفعلی است که به سخن نیکو، آن مزیت نتوان یافت.» با همه ابیات، به جز بیت تناسب دارد. (خارج ۹۳)

- | | |
|------------------------------------|----------------------------------|
| ۱) کسی را که آید زمانش به سر | ز سردی بسسه گفتتسار جویسند هنس |
| ۲) تا به گفتاری، پُر بار، یکی نخلی | چون به فعل آیی، پُر خار، مغیلانی |
| ۳) چه در کار است با گفتار کردار؟ | پی کردار گورد و ترک گفت، آر |
| ۴) شاهراه شرع را بر آسمان علم جوی | مرکب گفتار پی کن چنگ در کردار زن |

بررسی عبارت سؤال:

هنر، در نیکوفعلی است که به سخن نیکو، آن مزیت نتوان یافت.

ترتیب ارکان: هنر، در نیکوفعلی است که به سخن نیکو، آن مزیت نتوان یافت.

ارکان جمله به همین صورت موجود، مرتب است.

درست‌خوانی: جمله، ساده و روان است و پیچیدگی خاصی در خواندن ندارد.

ترجمه: نیکوفعلی (درست‌کاری، عمل نیکو)

بازگردانی: فضیلت به عمل نیکوست [و این مزیتی‌ست] که با سخن نیکو نمی‌توان آن مزیت را به دست آورد.

استخراج مفهوم: ترجیح کردار بر گفتار
 شرایط سؤال: با توجه به این‌که عبارت سؤال، یک مفهوم مشخص دارد و نه چند مفهوم جداگانه، طراح سؤال، مسلماً همین مفهوم را مدنظر داشته و شرایط سؤال و گزینه‌ها چیزی را تغییر نمی‌دهد؛ بنابراین در استخراج مفهوم گزینه‌ها، عملاً مرحله ششم حذف می‌شود.

بررسی گزینه‌ها:

۱) کسی را که آید زمانش به سر / ز مردی به گفتار جویید هنر
 ترتیب ارکان: کسی را که زمانش به سر آید / ز مردی به گفتار هنر جویید
 درست‌خوانی: سر (سر، سیر) / مردی (مردی، مُردی)
 بیت ساده است و پیچیدگی خاصی در خواندن ندارد.
 ترجمه: زمان (عمر) / مردی (مردانگی) / هنر (چاره، تدبیر)
 بازگردانی: کسی که عمرش به پایان رسیده باشد [و خود را در آستانه شکست از حریف و نابودی ببیند]، به جای [تکیه کردن به] مردانگی [ناچار می‌شود] با سخن [چرب و نرم] چاره‌ای [برای رهایی] ببیند.

استخراج مفهوم: متوسل شدن به زبان‌بازی و نیرنگ در آستانه نابودی

۲) تا به گفتاری پربار یکی نخلی / چون به فعل آیی پرخار مغیلانی

ترتیب ارکان: تا به گفتاری یکی نخل پرباری / چون به فعل آیی مغیلان پرخاری
 درست‌خوانی: پر (پر - پُر)

بیت، ساده است و پیچیدگی خاصی در خواندن ندارد.
 ترجمه: فعل (کار، عمل، اقدام) / مغیلان (درختچه‌ای با خارهای بسیار تیز)
 بازگردانی: تا زمانی که [صرفاً] مشغول سخن‌گفتنی، [مانند] یک درخت خرما پرمیوه [شیرین و دل‌چسب] هستی، [اما] وقتی به [سراغ] عمل [و اقدام جدی] می‌آیی، [نتیجه کار به قدری نامطلوب است که مانند] بوته مغیلان پرخار [آزاردهنده] می‌شوی.

۳) چه درکار است با گفتار کردار / پی کردار گورد و ترک گفت آر

ترتیب ارکان: گفتار با کردار چه درکار است؟ / پی کردار گرد و ترک گفت آر
 درست‌خوانی: گرد (گرد - گرد) / ترک (ترک - تُرک)
 بیت، ساده است و پیچیدگی خاصی در خواندن ندارد.
 ترجمه: درکار (مفید)

بازگردانی: کردار [ی که همراه] با گفتار [باشد] چه مفید است. [بنابراین] به دنبال اقدام عملی باش و سخن‌گفتن [بدون عمل] را رها کن.
 استخراج مفهوم: ترجیح کردار بر گفتار

۴) شاهراه شرع را بر آسمان علم جوی / مرکب گفتار پی کن چنگ در کردار زن

ترتیب ارکان: شاهراه شرع را بر آسمان علم جوی / مرکب گفتار پی کن چنگ در کردار زن
 ارکان بیت، به همین صورت موجود، مرتب است.

درست‌خوانی: مرکب (مَرکَب - مُرکَب) / در (دَر - دُر)
 ترجمه: شرع (دین) / مرکب (چارپای سواری، اسب)

بازگردانی: بر [فراز] آسمان علم به دنبال مسیر درست دین باش (از راه آگاهی به دین‌داری برس). / اسب سخن‌گفتن [بدون عمل] را رها کن و به [دامن] اقدام عملی چنگ بینداز (گفتار را رها کن و عمل کن).

استخراج مفهوم: ترجیح کردار بر گفتار



(هنر ۹۴)

۱۴- بیت «فروغِ رویت اندازی سوی خاک / عجایب نقش‌ها سازی سوی خاک» با کدام گزینه قرابت مفهومی دارد؟

- ۱) ای خدا ای هم تو پیوسته و نهان
- ۲) تو نقشی نقش‌بندان را چه دانی؟
- ۳) دی تماشا رفته بودم جانب صحرای دل
- ۴) به جست‌وجوی وصالش چو آب می‌پویم

(ریاض ۹۴)

۱۵- مضمون و محتوای کدام بیت، متفاوت است؟

- ۱) ناخوش او خوش بُود بر جان من
- ۲) نگاه تلخ و شکرخنده‌های شیرینش
- ۳) چون تلخ سخن رانی، تنگ شکر خوانم
- ۴) هرچه دیدم جز لب شیرین جانان تلخ بود

(ریاض ۹۴)

۱۶- مفهوم کنایی عبارت «از ماست که بر ماست» با کدام بیت، متناسب است؟

- ۱) می‌کند در راه خود دام گرفتاری به خاک
- ۲) کاملان از عیب خود بیش از هنر یابند فیض
- ۳) پرتو حسن ازل افتاده بر دیوار و در
- ۴) هیچ فردی در پی اصلاح خوی خویش نیست

۱۷- نویسنده «بینویان» در همه‌گزینه‌ها، به استثنای گزینه نشان می‌دهد که هنگام شب، ترس و وحشت حاکم بر «کوزت»، سبب می‌شود که

(خارج ۹۴)

او پدیده‌های طبیعی را به‌گونه‌ای هراس‌آور ببیند.

- ۱) شاخه‌های عظیم به وضعی موحش سیخ ایستاده بودند.
- ۲) درخت‌های خاردار مانند بازوهای طولی به هم می‌پیچیدند.
- ۳) چند دسته از بوته‌های خار، در نقاط بی‌درخت سوت می‌زدند.
- ۴) همان زن نفرت‌انگیز با دهانی هم‌چون کفتار در نظرش مجسم شده بود.

(ریاض ۹۳)

۱۸- در کدام ابیات مفهوم «ز هم صحبت بد جدایی جدایی» یافت می‌شود؟

- | | |
|----------------------------|---------------------------------|
| عاقلان بینند از اول مرتبست | الف) آن‌چه جاهل دید خواهد عاقبت |
| تات همی دیو بود هم‌نشین | ب) برنشوی تو به جهان برین |
| جامه خویشت را سبب کنی | ج) هرکه با دیگ هم‌نشین گردد |
| دوستی را نشاید این غدار | د) یار ناپایدار دوست مدار |
| تکیه بر عهد ناکسان نکنی | ه) طلب صحبت خسان نکنی |
| کم کنی صحبت بدان خردت | و) گر تو نیکی بدان کنی بدت |
- ۱) الف - ب - ه - د ۲) الف - ج - د - و
۳) و - ه - ب - الف ۴) و - ج - ه - ب

(ریاض ۹۳)

۱۹- بیت «کبوتری که دگر آشیان نخواهد دید / قضا همی بردش تا به سوی دانه و دام» با کدام بیت قرابت مفهومی ندارد؟

- ۱) نیک بنگر که کجا می‌بردت گیتی
- ۲) من آن رنگین‌نوا مرغم که در هر گلشنی باشم
- ۳) آن که تن‌پوش بهارش از خز و سنجاب بود
- ۴) اهل دنیا چون مسافر خفت و خوابی دید و رفت

(ریاض ۹۳)

۲۰- مفهوم کدام بیت با سایر ابیات تفاوت دارد؟

- ۱) دوام پرورش اندر کنار مادر دهر
- ۲) چه حاجت است عیان را به استماع بیان؟
- ۳) دل ای رفیق، در این کاروان‌سرای میند
- ۴) چو بت‌پرست به صورت چنان شدی مشغول



۲۱- در همه گزینیه‌ها، به جز گزینه ابیات دو به دو قرابت مفهومی دارند.

(اسانی ۹۳)

پس به مخلوق ار خرد داری مباش امیدوار
 که تا بر هم زنی دیده نه این بینی نه آن بینی
 تفتنه در کارگه کوزه‌گران است ای دل
 خوش در نظر آید مرا چون رخ نماید بگذرد
 به سوی عیب چون پویی گر او را غیب‌دان بینی؟
 به مرو آ تاکنون در گل تن الب ارسلان بینی

(۳) ه - الف (۴) ج - و

الف) چون بد و نیک جهان یکسر به حکم خالق است
 ب) چه باید نازش و نالش بر اقبالی و ادباری؟
 ج) وقت در باب که بس کاسه سرهای ملوک
 د) کار جهان برقی بود بر تیرگی رخشان شده
 ه) عطا از خلق چون جویی گر او را مال ده گویی؟
 و) سر الب ارسلان دیدی ز رفعت رفته بر گردون

(۱) ب - د (۲) ب - ه

۲۲- مفهوم کدام بیت با ابیات دیگر تفاوت دارد؟

(هنر ۹۳)

بس ایمن مشو در سرای گزند
 دنیسا و نعیم بی‌قومانش را
 ریشه محکم در زمین عاریت چندین مکن
 از بهر سرزمین دگر سبز کرده‌اند

۱) دل اندر سرای سنجی میند
 ۲) پرهیز کن از کسی کسه نشناسد
 ۳) نخل نوخیز تو بهر بوستان دیگر است
 ۴) دل در جهان میند که این نونهال را

۲۳- بیت «ناز پرورد تنعم نبرد راه به دوست / عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد» با کدام بیت تناسب مفهومی ندارد؟

(هنر ۹۳)

تابش ماه و خور کجا یابد؟
 اقرار بندگی کن و اظهار چاکری
 مردنش زین همه شک نیست که دشوار آید
 اگر معاشر مایی بنوش نیش غمی

۱) هر که چون سایه گشت خانه‌نشین
 ۲) در کوی عشق شوکت شاهی نمی‌خرند
 ۳) آن‌که در نعمت و آسایش و آسانی زیست
 ۴) دوام عیش و تنعم نه شیوه عشق است

۲۴- مفهوم کدام بیت با سایر ابیات تفاوت دارد؟

(زبان ۹۳)

ریش باد آن دل که با درد تو خواهد مرهمی
 ناز پرورد وصال است مجو آزارش
 رهروی باید جهان‌سوزی نه خامی بی‌غمی
 از تب و تاب جگرسوختگانش چه خبر؟

۱) در طریق عشق بازی امن و آسایش بلاست
 ۲) دل «حافظ» که به دیدار تو خوگر شده بود
 ۳) اهل کام و ناز را در کوی رندی راه نیست
 ۴) هر که دودی نرسیده است بدو ز آتش عشق

۲۵- مفهوم کدام بیت با سایر ابیات متفاوت است؟

(ریاضی ۹۲)

بیرون نمی‌توان کرد آلا به روزگاران
 مگر مرا که همان عشق اول است و زیادت
 که نه مهر از تو بریدم نه به کس پیوستم
 گر نرفتم ز درت شام، سحر خواهم رفت

۱) سعدی به روزگاران مهری نشسته بر دل
 ۲) کهن شود همه کس را به روزگار ارادت
 ۳) به حق مهر و وفايي که میان من و توست
 ۴) تا نظر می‌کنی از پیش نظر خواهم رفت

۲۶- مفهوم بیت «رو مسخرگی پیشه کن و مطربی آموز / تا داد خود از کهنتر و مهتر بستانی» با کدام بیت، یکسان است؟

(تجربی ۹۲)

تا می‌خورم امروز که وقت طرب ماست
 رو رو زنانه دوز که مردانه می‌خرند
 روزگار ستم‌اندیش که در کینه ماست
 بر جور فلک دل نه و ز آزار میندیش

۱) ساقی تو بده باده و مطرب تو بزن رود
 ۲) مردانه دوختیم و کس از ما نمی‌خرد
 ۳) داد خود عاقبت کار ز ما بستاند
 ۴) رو صبر و سکون پیش کن از عار میندیش

۲۷- مفهوم عبارت «با صدایی که به قول معروف از ته چاه درمی‌آمد، با زهر خندی گفت: داد زن، من گوش استماع ندارم لمن تقول؟» با کدام بیت متناسب

(تجربی ۹۲)

وقتی رسد که گوش طبیعت بی‌اکنی
 ای نصیحت‌گو به ترک گوی، گوی
 ورنه نشسته است پند بر دیوار
 گفتمت چون در حدیثی گر توانی داشت هوش

۱) ذوق سماع مجلس آنست به گوش دل
 ۲) حال چوگان چون نمی‌دانی که چیست
 ۳) مرد باید که گیرد اندر گوش
 ۴) گوش کن پند ای پسر وز بهر دنیا غم مخور

۲۸- مفهوم کنایه ضرب المثل «از ماست که بر ماست» در کدام بیت وجود ندارد؟

(تجربی ۹۴)

- ۱) می‌کند در راه خود دام گرفتاری به خاک
- ۲) نیست خصمی آدمی را غیر خود چون عنکبوت
- ۳) کاملان از عیب خود بیش از هنر یابند فیض
- ۴) سرشکم آمد و عیبم بگفت روی به روی

۲۹- مفهوم بیت «سال‌ها تو سنگ بودی دل خراش / آزمون را یک زمانی خاک باش» با همه ابیات، به جز بیت تناسب دارد.

(انسانی ۹۴)

- ۱) افتادگی برآورد از خاک دانه را
- ۲) تا بر سر دیده جا دهندت مردم
- ۳) بگشای پرده چشم حقیقت‌نمای را
- ۴) «حافظ» افتادگی از دست مده زان که حسود

۳۰- مفهوم کدام بیت با ابیات دیگر تفاوت دارد؟

(هنر ۹۴)

- ۱) نرمی از خلق مدارید توقع که مسیح
- ۲) ز شیخ شهر جان بردم به تزویر مسلمانی
- ۳) خواهی از دشمن نادان که گزندت نرسد
- ۴) به نرمی خصم بدگوهر حصار عافیت گردد

۳۱- مفهوم کلی بیت «اشتر به شعر عرب در حالت است و طرب / گر ذوق نیست تو را کژطبع جانوری» با کدام بیت تناسب دارد؟

(هنر ۹۴)

- ۱) چو مردم سخن گفت باید به هوش
- ۲) خاک را زنده کند تربیت باد بهار
- ۳) میان عاشق و معشوق رازی است
- ۴) تو را که درد نباشد ز درد ما چه تفاوت

۳۲- مفهوم کدام بیت با دیگر ابیات تفاوت دارد؟

(زبان ۹۴)

- ۱) وقت است که می نوشم تا برق زند هوشم
- ۲) آن کس که تو را دارد از عیش چه کم دارد
- ۳) شه‌مات کجا گردد آن کاو رخ شه بیند
- ۴) از مرگ چرا ترسم کاو آب حیات آمد

۳۳- مفهوم کدام بیت با دیگر ابیات تفاوت دارد؟

(خارج ۹۴)

- ۱) باشد نشان پختگی افتادگی «کلیم»
- ۲) بلندی از آن یافت کاو پست شد
- ۳) تواضع کند هوشمند گزین
- ۴) جانبا نکنی به من نظر تو

۳۴- مفهوم عبارت «در گذر از کوبی، یک روز دو تن را در حال نزاع دید. یکی به دیگری پر خاش می‌کرد که اگر یکی به من گویی، هزار بشنوی. مولانا

روی به آن دیگری کرد و گفت: هرچه خواهی به من گوی که اگر هزار گویی، یکی هم نشنوی.» با همه ابیات، به استثنای بیت متناسب است.

(تجربی ۹۱)

- ۱) حلیم پیش آور به هنگام غضب
- ۲) لنگر حلیم تو ای کشتی توفیق کجاست
- ۳) از صدف یاقاد گیر نکته حلیم
- ۴) کسم مباحش از درخت سایه‌فکن

تا شوی مقبول و محرم نبرد رب
که در این بحر کرم غرق گناه آمده‌ایم
آن که بُرد سرت گهر بخشش
هر که سنگت زند ثمر بخشش

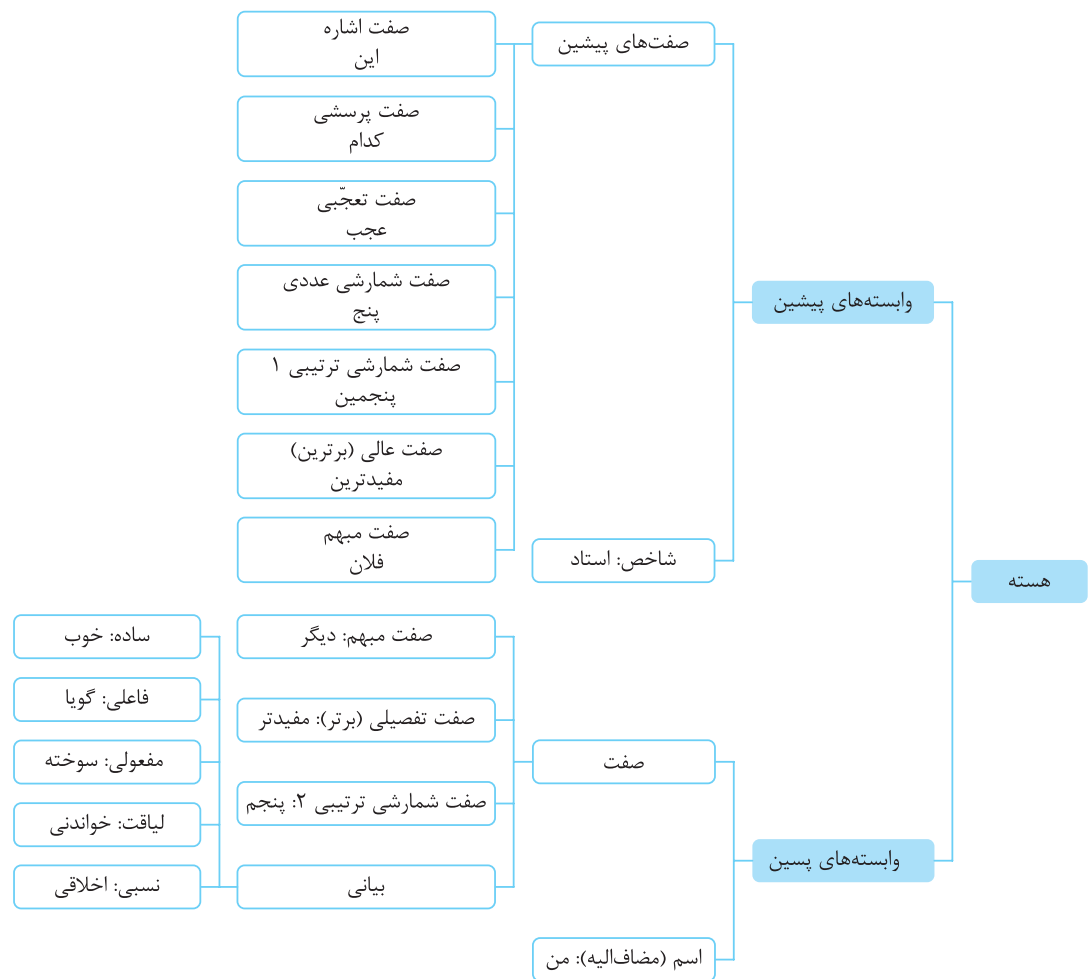
نکته شاخص اگر کسره اضافه بگیرد، خودش هسته است: امام هشتم (ع) / علامه امینی / سرهنگ بازنشسته / خانم محمدی
 دکتر شفیعی، استاد ادبیات ما بودند. / دکتر: شاخص / استاد: هسته گروه اسمی «استاد ادبیات ما»

وابسته‌های پسین ^۱					
نوع	نام	کاربرد	نمونه‌ها	ترکیب	
اسم	مضاف‌الیه	اضافه شدن به اسم	مریم، رفتن، م	دوست مریم، قصد رفتن، دلم	
صفت	شمارش ترتیبی نوع ۲ (م‌دار)	نشان دادن ترتیب یک عنصر در میان عناصر	یکم (اول، نخست)، دوم، ...، n م (آخر)	فصل اول، شام آخر	
	تفضیلی	نشان دادن برتری یک عنصر بر یک یا چند عنصر دیگر	عجیب‌تر	نکته عجیب‌تر	
	مبهم	توصیف کلی، نامشخص و ابهام‌آمیز	دیگر، چند	بار دیگر	
	ساده	توصیف یک عنصر، بدون نشانه صفتی	زیبا، جوان‌مرد، باسواد، بی‌وفا	یار بی‌وفا	
			روا، روان، رونده	آب روان	
	بیانی	فاعلی	توصیف «کننده کار»	روا، روان، رونده	آب روان
		مفعول	توصیف مورد عمل واقع شدن	سوخته، گرفتار	خیمه سوخته
		لیاقت	توصیف شایستگی	خواندنی، دیدنی، آشامیدنی	مقاله خواندنی
	نسبی	توصیف نسبت	شیرازی، زرین، پشمینه، مردانه، نورانی، پاییزه	چهره نورانی	

نکات هسته و وابسته

- هسته، اولین واژه کسره‌دار گروه است (اگر کسره‌ای وجود داشته باشد)؛ جز درباره «همه» که در هر صورت، با کسره یا بدون کسره، صفت مبهم پیشین است.
 امیر / آن منظره / دختران / لطف بی‌اندازه / همه زحمت‌ها / این هر چهار دوست تبیل من بیچاره!
هسته هسته هسته هسته هسته
- صفت پسین همیشه با کسره (بعد از کسره) خوانده می‌شود، مگر این‌که هسته (موصوف) «ی» نکره داشته باشد و این «ی» به موصوف بچسبد. «ی» نکره و در واقع صدای «ی» / آ / نمی‌گذارد هسته (موصوف) با کسره خوانده شود:
 کتاب مفید / کتابی مفید
هسته هسته
- دورترین وابسته پیشین از هسته، «صفت اشاره» و نزدیک‌ترین وابسته پیشین به هسته، «شاخص» است و اگر ترکیب شاخص نداشته باشد، نزدیک‌ترین وابسته، «صفت شمارشی» است:
 آن هر دو دوست / استاد / فروزانفر
صفت اشاره هسته شاخص هسته
- نزدیک‌ترین وابسته پسین به هسته «نشانه جمع» و دورترین وابسته پسین از هسته، «ی» نکره است.
 چشم‌انتظاری های شبانه پرشور دوست‌داشتنی عاشقانه‌ای که دیگر نیست.
هسته نشانه جمع نشانه نکره

۱. در حذفیات اخیر کنکور سراسری، نشانه‌های جمع (ها، ات، ان، بن، ون) و همین‌طور «ی» نکره، از فهرست وابسته‌های پسین حذف شده و این، با روش کتاب یازدهم که این نشانه‌ها را جزو ساختمان واژه به‌شمار می‌آورد هماهنگ است!!



وابسته و وابسته

وابسته و وابسته، واژه‌ای است که وابسته به واژه دیگری باشد که آن هم، خودش وابسته است. وابسته و وابسته پنج گونه دارد:

ممیز، صفت صفت، قید صفت، صفت مضاف‌الیه، مضاف‌الیه مضاف‌الیه

۱- **ممیز:** واحد شمارش (برای قابل شمارش‌ها) یا سنجش (برای غیرقابل شمارش‌ها) که بین صفت شمارشی و اسم می‌آید. ممیز، وابسته به عدد پیش از خود است و با عدد همراهش، مجموعاً وابسته اسم (هسته) می‌شود.

دو	تخته	فرش	یک	توپ	پارچه
صفت	ممیز	اسم (هسته)	صفت	ممیز	اسم (هسته)

بعضی از معروف‌ترین ممیزهای مورد استفاده در زبان فارسی را در جدول می‌بینی.

واحد	ممیز
جوراب	جفت، لنگه
تخم‌مرغ	شانه
نخود و لوبیا و حبوبات	واحد‌های وزن، مانند کیلو، گرم، ...
کاغذ	بند، برگ، صفحه
کتاب	جلد
فرش	تخته
لوازم الکتریکی	دستگاه

واحد	ممیز
وزن	کیلو، گرم، تن، من، سیر
طول و اندازه	متر، سانتی‌متر، کیلومتر، فرسنگ
لباس، میز و صندلی، ظرف	دست
پارچه	توپ، طاقه
کشتی، هواپیما، موشک	فروند
اشیا	تا، دانه، عدد
کفش	جفت، لنگه

۲- **صفتِ صفت:** بعضی از صفت‌ها همراه صفتی می‌آیند و صفت همراه خود را بیشتر معرفی می‌کند:

کیف (اسم هسته) قهوه‌ای صفت سیر صفتِ صفت

«آبی» صفتِ لباس است و «سیر» برای توضیح بیشتر و تعیین میزان آبی بودن لباس آمده. در این صورت با آوردن صفت دوم (سیر)، ویژگی صفتِ اول (آبی) را مشخص کرده‌ایم. صفت دوم، وابسته صفتِ اول است و این دو صفت، مجموعاً وابسته اسم (هسته) پیش از خود قرار می‌گیرند.

۳- **قیدِ صفت:** واژه‌ای که در میان اسم و صفت قرار می‌گیرد و چگونگی و میزان آن صفت را بیشتر نشان می‌دهد. قیدِ صفت، وابسته به صفتِ پس از خود است و این صفت و قید، مجموعاً وابسته اسمِ پیش از خود هستند:

هوای گرم ← هوای نسبتاً گرم / منظره زیبا ← منظره بسیار زیبا
اسم (هسته) قیدِ صفت صفت اسم (هسته) قیدِ صفت صفت

۴- **صفتِ مضاف‌الیه:** صفتی که مضاف‌الیه را توصیف می‌کند. صفت مضاف‌الیه ممکن است به صورت صفت «پیشین» یا «پسین» آمده باشد:

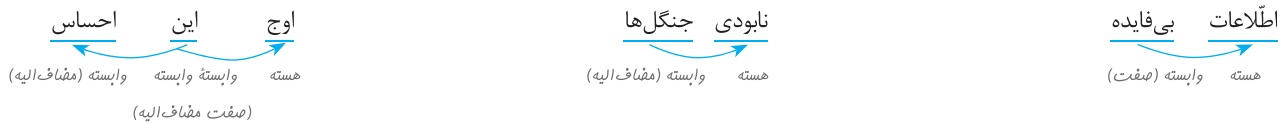
صفتِ مضاف‌الیه (پیشین): خنده هر نوزاد / صفتِ مضاف‌الیه (پسین): گریه کودک معصوم
اسم (هسته) صفتِ مضاف‌الیه صفت اسم (هسته) صفت صفتِ مضاف‌الیه

۵- **مضاف‌الیه مضاف‌الیه:** گاهی برای توضیح بیشتر، برای مضاف‌الیه، مضاف‌الیه دیگری می‌آوریم و به آن «مضاف‌الیه مضاف‌الیه» می‌گوییم. در این حالت، مضاف‌الیه دوم وابسته مضاف‌الیه اول است و این دو، با هم، وابسته اسمِ پیش از خود (هسته) می‌شوند:

در نمازخانه مدرسه
اسم (هسته) مضاف‌الیه مضاف‌الیه مضاف‌الیه

نمودار پیکانی

نمودار پیکانی شامل یک یا چند پیکان خمیده است که برای معرفی هسته و وابسته و نشان دادن رابطه هسته، وابسته و وابسته وابسته به کار می‌آید. نمودار پیکانی مشخص می‌کند که هر وابسته به کدام واژه تعلق دارد. جهت پیکان همیشه از وابسته به سوی هسته است و در مورد وابسته وابسته، پیکان از «وابسته وابسته» به سوی «وابسته» و سپس، مجموعاً به طرف «هسته» نشانه می‌رود.



نمونه	وضعیت پیکان‌ها	الگوی ساخت	وابسته وابسته
دو فرزند هواپیما	هم‌سو	عدد + واحد شمارش + اسم	ممیز
رنگ آبی فیروزه‌ای	هم‌سو	اسم + رنگ + کیفیت رنگ	صفتِ صفت
هوای واقعاً عالی	ناهم‌سو	اسم + قید + صفت	قیدِ صفت
خنده هر نوزاد	ناهم‌سو	اسم + صفت پیشین + اسم	صفتِ مضاف‌الیه
گریه کودک معصوم	هم‌سو	اسم + اسم + صفت پسین	
مساحت کتابخانه مدرسه	هم‌سو	اسم + اسم + اسم	مضاف‌الیه مضاف‌الیه